

از چشمه ار زیارت جامعہ کبیرہ
(جرعہ دہم)

«الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ
لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ
وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»

سید محمد مہدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۱۰)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه دهم)

شرح فرازهای: «الْبَابُ الْمُتَبَلِّغُ بِهِ النَّاسُ مِنْ أَنْتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ
يَأْتِكُمْ هَلَكٌ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ
بِأَمْرِ تَعْمَلُونَ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: چهار گفتار

ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

گفتار ۱: ابتلای مردم به باب ولایت «الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ»	۷
۱- امام، باب الله	۹
- ائمه علیهم السلام حجاب میان خدا و بندگان	۱۰
- ائمه علیهم السلام ، ابواب همه عوالم به سوی خدا	۱۳
- بقیه ابواب، از فروع ائمه علیهم السلام	۱۳
۲- ابتلای مردم به این باب	۱۴
- مقام باب بودن ائمه علیهم السلام ناشی از فضائل حقیقی ایشان، نه اعتبار و قرارداد	۱۴
- تحقق تواضع در برابر کبریای اهلی، با تواضع در برابر امام	۱۵
- هدف از ابتلاء، برداشتن استکبار و تکبر انسان ها	۱۷
- سیر در درجات توحید پس از ورود به این باب	۱۸
- تحمل ولایت امام، سخت ترین ابتلاء و تکلیف	۱۹
- ابتلای امت های پیشین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام	۲۰
- تواضع و سجده در برابر این باب، مایه محو ذنوب و سیئات	۲۲
- تواضع و سجده، تنها راه ورود به این باب	۲۶
گفتار ۲: توجه به وجه الله یا رویگردانی از آن، سبب نجات انسان یا هلاکت او «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»	۳۳
۱- رو آوردن به امام علیه السلام ، راه نجات انسان	۳۷
- شکستن میثاق با امام علیه السلام ، مایه هلاکت و لعنت الهی	۳۹
- هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه الله	۴۰
- توجه به وجه الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه الله)	۴۲
- تسلیم قوا به وجه الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه الله)	۴۳
- تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام	۴۶
- ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه الله در عالم	۴۷
- برداشتن وجه الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه	۴۹

- ۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه) ۵۰
- گفتار ۳: امام، داعی الی الله «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ» ۵۵
- ۱- رو آوردن به امام علیه السلام، راه نجات انسان ۵۹
- شکستن میثاق با امام علیه السلام، مایه هلاکت و لعنت الهی ۶۱
- هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه‌الله ۶۲
- توجه به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه‌الله) ۶۴
- تسلیم قوا به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه‌الله) ۶۵
- تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام ۶۸
- ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه‌الله در عالم ۶۹
- برداشتن وجه‌الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه ۷۱
- ۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه) ۷۲
- گفتار ۴: اقدامات امام برای قرب امت به خداوند متعال «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ» ۷۷
- ۱- تحقق دعوت امام با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن ۸۰
- معنای جدال احسن: برهان و استدلال ۸۰
- استدلال بر امکان معاد، نمونه ای از جدال احسن ۸۲
- معنای حکمت: امر تثبیت شده در قلب (معرفت) ۸۳
- معنای موعظه حسنه: تذکر به اموری که موجب تحوّل در انسان می‌شوند ۸۴
- ۲- دلالت و راهنمایی مردم به سوی خدای متعال ۸۶
- عدم تعلّق به غیر خدا، سرّ دلالت انحصاری امام به سوی خدا ۸۶
- ۳- ایمان انحصاری امام به خدای متعال ۸۷
- مروّری بر معانی مختلف ایمان ۸۷
- معنای کمال ایمان، تسلیم محض توأم با آرامش قلب و امنیت خاطر ۸۹
- رسیدن به نقطه امن با تسلیم محض در برابر خدا و اولیای او ۹۱
- تسلیم محض امام در برابر خدا متعال ۹۲
- ۴- عمل انحصاری امام به امر خدای متعال ۹۳
- عزت تامّ معصوم و به حرکت در نیامدن با هیچ چیز جز اراده خدا ۹۴
- معصوم، مستقرّ در امر الهی و حرکت تنها با آن امر ۹۷
- جاری شدن امر الهی در قلوب مؤمنین و رسیدن به سعادت، نتیجه حرکت بر اساس امر معصوم ۹۹



گفتار ۱

ابتلای مردم به باب ولایت

«الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ»

«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ».

آخرین جمله این فراز نورانی، از معصومین علیهم السلام تعبیر به «باب» می‌کند و می‌فرماید ائمه هده علیهم السلام بابی هستند که مردم به آنها مبتلا شده‌اند و مورد امتحان قرار گرفته‌اند. حال باید بررسی کنیم که باب و ابتلا به چه معنا هستند؟ یعنی آنان نسبت به چه چیزی باب هستند؟!

۱- امام، باب الله

ما در روایات فراوانی مشاهده می‌کنیم که ائمه هده علیهم السلام و وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام «باب‌الله» معرفی شده‌اند. در زیارات امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَنْبُ اللَّهِ وَ بَابُهُ»^۱ و ائمه (عهم) را نیز ابواب‌الله خطاب می‌کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام در یک حدیث نورانی می‌فرمایند: «وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»^۲؛ ائمه هده علیهم السلام

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۵ مصادف با ششم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. فرازی از زیارتنامه امیرالمؤمنین علیه السلام؛ المزار الكبير لإبن المشهدی، ص ۲۱۴، ح ۵.

۳. عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «جَاءَ ابْنُ الْكُوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ ﴿عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ﴾ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كَدْرِهِ يُفَرِّغُ بَعْضُهَا فِي

غیر از اینکه سبیل و صراط و وجه هستند، باب الله هم هستند و لذا آنچه که در دیگر روایات هم آمده است، معنا می شود. یعنی آنان ابواب الایمان و ابواب القرآن و ابواب الیقین و ابواب العلم هم هستند و در واقع آن بابی که باید از طریق آن به ایمان و یقین و علم و قرآن و حکمت رسید، وجود مقدس امام است. در آن حدیث نورانی آمده است: «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛^۱ مقام توحید و کلمه توحید، حصنی است که هر که در آن وارد شود، از همه رنج ها و عقوبت ها در امان خواهد بود و امام باب این حصن است و ورود به مقام توحید هم جز از ورود به این باب ممکن نیست. اما این باب الله بودن و ابواب توحید بودن به چه معناست؟

— ائمه علیهم السلام حجاب میان خدا و بندگان

در توضیح اینکه ائمه علیهم السلام باب الله هستند، روایتی از وجود مقدس امام باقر (ع) نقل شده است که می فرمایند: «أَنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بَنِيهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ»؛^۲ خدای متعال

←

بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا تَفَادُ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ؛^۱ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹.

۱. کشف الغمّه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. رَوَى الْكَفَعَمِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ بَابِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: «مَعْنَاهُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رَسُولِهِ وَ لَا أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِهِ مِنْ وَصِيهِ فَهُوَ فِي الْقُرْبِ كَالْجَنَّبِ وَ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾»^۱ یعنی فی وکایه اولیائه و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِمْ بَابُ اللَّهِ مَعْنَاهُ أَنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بَنِيهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ فَوَضَّ إِلَيْهِمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا عِلْمُ احْتِيَاجِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ لَمَّا اسْتَوْفَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ الْعُلُومَ وَ الْحِكْمَةَ قَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَى بَابِهَا وَ قَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ الْأَسْتِكَانَةَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ آي الَّذِينَ لَا يَرْتَابُونَ فِي فَضْلِ الْبَابِ وَ عَلَوْ قَدْرَهُ وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ ﴿وَ اتَّوَاتُوا الْبَيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^۳ يَعْنِي الْأَنْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ هُمْ بَيُوتُ الْعِلْمِ وَ مَعَادِنُهُ وَ

به واسطهٔ انبیاء و اوصیاء، در حجاب از خلق قرار گرفته است. این همان مطلبی است که مکرر در آن حدیث نورانی عرض کردیم «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ»؛ اگر خدای متعال می‌خواست، خودش را مستقیماً به تک‌تک عباد معرفی می‌کرد، اما مشیت خدای متعال این‌طور نبود. «اِحْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بَنِيَّهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ»؛ انبیاء و اوصیاء حجاب‌الله هستند. اما این حجاب‌الله به معنای این نیست که آنان مانع رسیدن به خدای متعال هستند. به دلیل آنکه ما یک حجاب داریم که سد راه به‌شمار می‌آید و یک حجاب داریم که واسطه راه محسوب می‌شود. آری واسطه هم حجاب است. اما فرق حجابی که واسطه است با حجابی که واسطه نیست، در این است که آن حجابی که واسطه نیست، توجه به آن مانع رسیدن به خدای متعال می‌شود، درحالی که حجابی که واسطه حساب می‌شود، رسیدن به خدای متعال فقط به‌وسیلهٔ آن ممکن است و وسیلهٔ دیگری برای رسیدن خدای متعال نیست. بنابراین ائمه (ع) اگر حجاب هستند، معنایش این است که آنان واسطه بین ما و خدای متعال هستند و خدای متعال از طریق آنان با بندگانش ارتباط برقرار کرده است و طریق ارتباط ما هم با خدای متعال، همان ائمه هداة ﷺ هستند.

«أَنَّ اللَّهَ اِحْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بَنِيَّهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَوَّضَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا عَلِمَ اِحْتِيَاجَ الْخَلْقِ إِلَيْهِ»؛ خدای متعال هر علمی را که می‌دانسته مردم برای حرکت به سوی او محتاج به آن هستند، به ائمه هداة ﷺ داده است. از این‌رو ائمه هداة ﷺ خزان‌العلم هستند و خدای متعال آن علوم و انوار و هدایتی را که مردم برای حرکت به سمت او، در همه شئون زندگی و مراحل حیات نیاز دارند، در اختیار معصومین (عهم) قرار داده است. بنابراین این علم، طریق حرکت به سوی خدای متعال است و هر کسی که بخواهد به سمت خدای متعال حرکت کند،

←

هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ وَسِيلَتُهُ وَ الدُّعَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْأَدِلَّةُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۰۲، ح ۳۶.

۱. متن کامل روایت پیشتر آمد.

باید در این مسیر نورانی و این علمی که خدای متعال به معصوم عنایت کرده است، حرکت کند.

بعد حضرت ﷺ فرمودند: «وَلَمَّا اسْتَوْفَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ الْعُلُومَ وَ الْحِكْمَةَ؛ هنگامی که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ آن علوم و حکمت را به نحو کامل به امیرالمؤمنین ﷺ رساندند، «قَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»؛ فرمودند آن شهر علمی که هر کس بخواهد، باید با آن به طرف خدای متعال حرکت کند، من هستم «وَعَلِيٌّ بَابُهَا»؛ و امیرالمؤمنین ﷺ هم باب این مدینه علم است و طریق ورود به آستان نبی اکرم ﷺ و بهره‌مندی از آن مدینه علم، امیرالمؤمنین ﷺ هستند.

بعد حضرت ﷺ فرمودند: «وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ الْإِسْتِكَانَةَ لِعَلِيٍّ ﷺ؛ خدای متعال بر همه بندگان، استکانت و تواضع را در مقابل امیرالمؤمنین ﷺ - که باب علم هستند - واجب کرد. «يَقُولُهُ ادْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ با تواضع و سجده از این باب وارد شوید و سختان این باشد «قُولُوا حِطَّةً»؛ بگویند ورود از این باب است که موجب حط و ریزش گناهان و پاک شدن خطایای انسان است «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ»؛ اگر چنین کنید، ما هم خطاهای شما را جبران می‌کنیم «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ و علاوه بر مغفرت، آن‌هایی که در مسیر ولایت اهل احسان بودند، امور دیگری هم در مورد آن‌ها محقق خواهد شد.

بعد حضرت ﷺ توضیح می‌دهند که محسنین «أَيُّ الَّذِينَ لَا يَرْتَابُونَ فِي فَضْلِ الْبَابِ وَ عُلُوِّ قَدْرِهِ»؛ آن‌هایی هستند که در عظمت و علو و فضیلت این باب، مبتلا به ریب و بدگمانی نمی‌شوند و یقین دارند. پس کسی محسن در وادی ولایت محسوب می‌شود که در علو مقامات اولیاء الهی و اولیاء معصوم ﷺ و فضیلت آن‌ها که به واسطه آن فضیلت‌ها هم شأنیت پیدا کرده‌اند که باب الله شوند، تردیدی در آن مقام نداشته باشد.

بنابراین اجمالاً معنای باب بودن این است که اگر مردم بخواهند به سمت خدای متعال حرکت کنند، آن مدخل ورودی‌ای که باید از آن وارد شوند - که اگر وارد آن محیط نشوند، دیگر به هیچ وجه در سبیل و صراط و وجه خدای متعال قرار نمی‌گیرند - وجود مقدس معصوم و مقام ولایت آن‌هاست. آن بابی که از طرف خدای متعال به روی مردم گشوده شده

است و ایشان محجوب به آن باب شده‌اند، ائمه هداة علیهم‌السلام هستند و این‌طور نیست که کسی بتواند مستقیماً به سوی خدای متعال راه پیدا کند، بلکه خدای متعال بابی به سوی خودش گشوده است که یک نعمت از طرف ایشان محسوب می‌شود. لذا آن نعیمی که در آیات به آن اشاره شده است، همین ائمه هداة علیهم‌السلام هستند. چون تنها راه و بابی که به سوی آن مقام غیب مطلق گشوده شده و خدای متعال این باب را راه ورود به سوی خدای متعال قرار داده است، وجود ائمه هداة علیهم‌السلام هستند.

– ائمه علیهم‌السلام، ابواب همه عوالم به سوی خدا

بنابراین در هر عالمی که این وجودهای مقدس، متناسب با ظرف آن عالم حضور پیدا کرده‌اند و نزولِ اجلال کرده‌اند، معنایش این است که بابی در آن عالم به سوی خدای متعال گشوده شده است و راهی از متن این عالم به سوی خدای متعال کشیده شده است. پس معنای این باب روشن است و اصولاً باب در هر جایی، متناسب با خودش وجود دارد و معنای باب این نیست که خدای متعال – العیاذ بالله – یک خانه است و دری هم به سوی این خانه باز شده است. ائمه هداة علیهم‌السلام مدخل حرکت به سوی خدای متعال هستند و این مدخل بدین معناست که انسان باب ولایت را بپذیرد و در مقابل اولیاء معصوم علیهم‌السلام خضوع و تواضع داشته باشد تا اینکه درنهایت وارد وادی توحید بشود. بعد اگر وارد وادی توحید شد، وارد مدینه علمی شده است که همه معارف و علوم و معرفت الله از طریق آن به مردم می‌رسد. لذا امام هم باب است، هم صراط است و هم وجه. پس انسان باید با توجه به این حقیقت به سمت خدای متعال حرکت کند تا خدا را بشناسد.

– بقیه ابواب، از فروع ائمه علیهم‌السلام

این معنای اجمالی باب است و اگر ابواب دیگری هم گشوده شده، از فروع این باب اصلی است. پس حقیقت باب، باب ولایت است و ابواب دیگر یعنی عبادات و معارف و اخلاق حمیده، منتهی به امام می‌شوند و اصولاً آن بابی که به سوی مقام غیب گشوده شده، وجود مقدس امام و خلیفه خدای متعال است. همان کسی که حامل علم الهی و حامل نور است.

۲- ابتلای مردم به این باب

معنای «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِنَّ النَّاسُ»^۱ روشن است. از این رو که دلالت دارد ائمه علیهم السلام ابواب الله و راه رسیدن به سوی خدای متعال هستند و همه کمالات ایمان و یقین و قرآن و علم وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله از این راه به دست می آید.

— مقام باب بودن ائمه علیهم السلام ناشی از فضائل حقیقی ایشان، نه اعتبار و قرارداد

باب بودن، به معنای قرار و اعتبار نیست که خدای متعال قرار می گذاشته باشد که بندگان از این راه بیایند. نه، حقیقتاً معصومین علیهم السلام شایستگی مقام باب را دارند و حقیقتاً باب الله هستند و دری هستند که به سوی عالم غیب گشوده شده است. آنها اگر در هر جای عوالم هم باشند، پنجره‌ای هستند که به سوی عالم غیب گشوده شده‌اند و بیوتی هستند که انوار الهی در آنها تنزل و تجلی پیدا کرده است. لذا چون بیت النور هستند، باب ورود به عالم انوار و عوالم بعدی به شمار می آیند و باب ورود به عالم توحید به حساب می آیند.

پس معصومین علیهم السلام دارای مقام و فضائلی حقیقی هستند که خدای متعال به آنها عنایت کرده است و اینکه چرا چنین فضیلت‌هایی به آنان عنایت شده، سخن دیگری است. اینکه چه حکمتی بوده که این مقامات به آنان عنایت شده است نمی دانیم، اما هر حکمتی که وجود داشته، این خدای متعال بوده که این مقامات را به آنان عنایت کرده است، آن هم به دلیل آنکه معصومین علیهم السلام شایستگی مقام باب الهی و جنب الهی و سبیل الله بودن و صراط بودن و وجه بودن را داشته‌اند.

به دلیل آنکه آنان واجد این مقام بوده‌اند، هر کس که بخواهد وارد وادی ایمان و توحید و یقین شود، باید از این باب وارد بشود و از این رو همه مردم مأمور به ورود به این باب هستند و اساس تکلیف همه امم و همه اقوام هم همین باب است. یعنی مردم مبتلا هستند و مکلفند از این راه بیایند. این سخت‌ترین امتحانی است که خدای متعال از مردم گرفته است. بلکه اساس امتحان‌ها به همین برمی گردد و در واقع همه عهدهایی که ما با خدای متعال بسته‌ایم،

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

همین عهد است و خدای متعال هم مردم را به این باب امتحان کرده است و این‌طور نیست که خدای متعال دری را گشوده باشد که همه بتوانند وارد آن بشوند. نه، بلکه امتحان‌های سنگینی برای ورود به این باب وجود دارد که بیان این امتحانات هم در خطبه نورانی قاصعه تبیین شده است.

– تحقق تواضع در برابر کبریای اهل‌ی، با تواضع در برابر امام

مکرر عرض کرده‌ایم که خدای متعال، کبریا و عزت را مختص به خودش قرار داده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمًى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا!»؛ خدای متعال کبریا و عزت را از آن خودش قرار داده است و احدی در عالم حق ندارد

۱. قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمًى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ» «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِیَّةِ وَ اِدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ أَلَا يَرُونَ تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَرَهُ اللَّهُ بِتَكْبِيرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُوعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ وَ طِيبَ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَتَبَلَّى خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفْيًا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَادًا لِلْخِلَاءِ مِنْهُمْ فَاعْتَبَرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنَى الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنَى الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلُمُ عَلَى اللَّهِ بِمَثَلِ مَعْصِيَتِهِ كُلِّ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَدْخُلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحِهِ حِمًى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ...»؛ نهج البلاغه، ص ۲۸۵، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه.

برای خودش کبریا و عزتی قائل باشد، بلکه همگی باید اهل تواضع و خضوع و سجده باشند؛ جز حضرت حق که حقیقتاً صاحب مقام کبریا و عزت است و چون بقیه موجودات کبریا و عزتی ندارند، باید در مقابل کبریای خدای متعال تواضع و سجده کنند و همین سجده و تواضع است که راه رسیدن به عزت الهی و همه مقامات است.

حقیقتاً هم آن کسانی که در مقابل مقام کبریایی خداوند، خضوع و سجده تام کردند و تذلل متناسب با شأن الهی را به جا آوردند و عبودیتی را که حق خدای متعال است، انجام دادند، مظاهر کبریای الهی شدند. آن‌ها در نهایت، طریق جریان عزت خدای متعال در همه عوالم خلقت شدند و به عزت خدای متعال عزیز شدند. چنین کسانی جز اولیاء معصوم علیهم السلام نمی‌توانند باشند که فرمود «جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۱؛ آنان حق مجاهده در راه خدای متعال را به جا آوردند و با تمام وجود، ساجد درگاه الهی بودند.

بعد حضرت علیه السلام فرمودند: خدای متعال عالم ملائکه را به امر تواضع در مقابل کبریای خودش اختبار کرد. متنها وقتی می‌خواست آنها را امتحان کند، فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۲؛ من از گل، آدم را می‌آفرینم - خود این هم نکته‌ای است که خدای متعال فرمودند از گل می‌آفرینم - این امتحان است دیگر. حضرت امیر علیه السلام در ادامه، همین را توضیح دادند که اگر خدای متعال اراده می‌کرد، آدم را از نور می‌آفرید: «يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ»؛ خدای متعال می‌توانست او را از

۱. عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ قَتَلَ عَلَى ﷺ أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ وَ فَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَ قَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيَّ وَ قَتَلَ شَيْبَةَ بْنِ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنَّ عَلِيًّا قَدْ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لَأَنَّهُ مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ ارْثُ عِلْمِي وَ قَاضِيَ دِينِي وَ مَنجَزُ وَعْدِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ لَوْ كَاهُ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ حَرْبُهُ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ وَ سَلِمُهُ سَلَمِي وَ سَلِمِي سَلَمُ اللَّهِ...؛ كفاية الأثر، ص ۱۲۱.

۲. «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ سوره ص، آیات ۷۱-۷۲.

نوری بیافریند که همهٔ عقول در مقابل زیبایی‌اش حیران شوند و همهٔ چشم‌ها در مقابلش خیره بشوند. می‌توانست به گونه‌ای باشد که از بوی خوشش همهٔ شامه‌ها متواضع شوند. اگر چنین می‌شد، «لَطَلَتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ»؛ همهٔ گردن‌ها در مقابل آدم خاضع می‌شد «وَلَحَقَتْ بِالْبُلُوَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ و امتحان بر ملائکه آسان می‌شد «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ»؛ اما خدای متعال وقتی می‌خواهد کسی را امتحان کند، با مجهولات او را امتحان می‌کند. روشن است که این خلق، حقیقت روح نبوده است، چون این خلق خلق آن روح در عالم پایین بوده است و وقتی روح بخواهد در عالم دیگری بیاید، خلق جدیدی پیدا می‌کند. اما این خلق جدیدی که تازه پدید آمده بود، از گل بود ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾. خدای متعال می‌توانست این خلق بعدی و آن بدنی را هم که بناست روحی در آن دمیده بشود؛ ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، می‌توانست آن بدن را هم از نور بیافریند و معطر کند و خصوصیتی در آن قرار دهد که عظمتش را همگی دریابند و پس از آن به آن‌ها بفرمایند که در مقابل چنین شخصیتی سجده کنید. اما خدای متعال وقتی می‌خواهد آن نور را موضوع سجده قرار بدهد، او را در قالب گل خلق می‌کند و آن کمالات را در حجاب این گل می‌پوشاند تا این امتحان محقق شود.

— هدف از ابتلاء، برداشتن استکبار و تکبر انسان‌ها

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح دادند که علت اینکه خدای متعال این گونه بندگانش را امتحان می‌کند، این است که تکبر و استکبار و خُیلاء و آن خودبینی‌ای که در وجود انسان است، برداشته نمی‌شود و در مقابل کبریای خدا تبدیل به تواضع نمی‌شود، مگر با این نوع امتحان کردن که حقایق را بر انسان پوشاند و آن جلوه‌های کمال و جمال الهی که در خلیفه الله وجود دارد، در پوشش قرار بگیرد و بعد از آن به شخص بگوید باید سجده کنی. وقتی هم که سجده کرد و از این در وارد شد، آن وقت است که وارد وادی ولایت می‌شود و آن حقایق انوار و حقایق توحید بر او واضح می‌شود و برایش معلوم می‌شود که حقیقتاً این رسول صلی الله علیه و آله مدینه‌العلم و مقام معرفت به خداست و همهٔ معارف الهی و همهٔ ایمان در وجود او گنجانیده شده است. چنین شخصی پس از این است که درمی‌یابد معصومین علیهم السلام

ابواب الایمان هستند و همه حقایق و اسرار الهی در وجود آنها نهفته است. اما تنها زمانی این حقایق بر او مکشوف می شود که از این باب ولایت وارد شود. آن هم ورودی توأم با سجده و تواضع و خضوع.

پس در واقع، این تواضع و خضوع، امتحان اصلی به شمار می آید و از همین روست که آن جلوه های ظاهری ای که موجب می شود همگی در مقابل خدای متعال تواضع کنند، به حسب ظاهر برداشته می شوند تا امتحان محقق شود. حضرت ﷺ می فرمایند «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمْيِيزاً بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِياً لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ اِيعَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ»؛ خدای متعال برای اینکه چنین صفاتی را از بندگان دور کند، آنها را به مجهولات امتحان می کند، وگرنه اگر جلوه های ظاهری آشکار شود، آن موقع همگی ایمان می آورند و متواضع می شوند. اما حقیقت آن است که این تواضع، دیگر تواضع در مقابل کبریای الهی نیست.

— سیر در درجات توحید پس از ورود به این باب

بنابراین این باب توحیدی که خدای متعال برای بندگانش گشوده، باب الله است و بابی است که همگی باید از آن باب وارد شوند. البته اگر کسی وارد آن باب شد، پس از آن، باید سیر هم بکند. چون چنین بابی مدینه العلم و شهر تقوا و ایمان است و این گونه نیست که اگر کسی از این باب وارد شد، دیگر به مقصد رسیده است. لذا امام علاوه بر اینکه باب است، سبیل هم هست و انسان باید از سبیل حرکت کند تا به صراط عبودیت برسد. وقتی هم که در صراط قرار گرفت، باز هم باید درجات آن را طی کند.

پس در واقع همه سیر تکامل انسان سیر در درجات ولایت است و مسیر دیگری وجود ندارد. متنها خدای متعال در همان بدو ورود، بندگان را امتحان می کند و بدون امتحان، احدی را وارد آن وادی نمی کند. بلکه باید قبل از ورود، امتحان پس بدهند. چون اصولاً این گونه نیست که همه را به این حریم راه بدهند. آری خدای متعال به همه و حتی کفار هم نعمت های مادی عطا کرده است. اما نعمت توحید و نعمت معرفت و نعمت ایمان و نعمت هدایت و نعمت یقین - همان گونه که در روایات بیان شده است - از کم ترین چیزیهایی

هستند که خدای متعال به بندگانش عطا کرده است.^۱ پس این وادی، ورودی‌اش امتحان می‌خواهد، آن هم امتحاناتی بسیار سنگین. امام آن حقیقتی است که در وهلهٔ ورود، مردم به او امتحان می‌شوند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ». آن‌هایی هم که امتحان پس نمی‌دهند، اصلاً وارد این وادی نمی‌شوند، چون اساساً بعد از امتحان و ابتلا است که کسی وارد می‌شود. لذا اصل ابتلا در امام گذشته، همین امتحان به امر ولایت بوده است و چنین سستی در امام آینده هم جاری است.

— تحمل ولایت امام، سخت‌ترین ابتلاء و تکلیف

در حقیقت، اصل تکلیف و سختی تکلیف، تحمل ولایت است. «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۲. به تعبیر دیگر امتحان اصلی، امتحان به توحید است. امتحان به این است که انسان در مقابل کبرای خدای متعال سجده کند و در مقابل عزت او تواضع داشته باشد. منتها انسان گمان می‌کند که این کار را راحت انجام می‌دهد. چون بین خودش و خدای متعال فاصله زیادی می‌بیند و احساس می‌کند که می‌تواند به راحتی در مقابل او سجده کند و تواضع داشته باشد و استکبار و خیلاء را از خودش دور کند. اما حقیقت آن است که چنین چیزی به این راحتی نیست، چون خدای متعال برای اینکه چنین امتحانی حقیقتاً برای انسان محقق شود و

۱. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الرُّضَا عليه السلام قَالَ: «الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَ لَمْ يُقَسَمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۶.

۲. عَنْ أَبِي رَبِيعٍ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ مَعَهُ جَالِساً فَرَأَيْتُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام قَدْ قَامَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَبَا الرَّبِيعِ حَدِيثُ تَمْضُغُهُ الشَّيْعَةُ بِالْإِسْتِهَا لَا تَدْرِي مَا كُنْهَهُ قُلْتُ مَا هُوَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الرَّبِيعِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَكُونُ مَلَكٌ وَ لَا يَكُونُ مُقَرَّباً وَ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُقَرَّبٌ وَ قَدْ يَكُونُ نَبِيٌّ وَ لَيْسَ بِمُرْسَلٍ وَ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُرْسَلٌ وَ قَدْ يَكُونُ مُؤْمِنٌ وَ لَيْسَ بِمُؤْتَحَنٍ وَ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

سجده واقعی از او پیدا شود و مقام سجده در او محقق بشود، این امتحان به توحید را به امتحان به امر ولایت قرار داده است و خدای متعال امتحان به امر ولایت را هم به این کیفیت قرار داده است که ولی خدا را در قالب یک حجاب خلق کرده است. یعنی دیگر خدا با آن حقیقت نوری اش در عالم ظهور پیدا نمی کند، وگرنه اگر اجازه جلوه بدهند «أَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً»؛ همه گردن ها در مقابلش خاضع می شوند.

وقتی خدای متعال اجازه یک جلوه به حضرت یوسف علیه السلام می دهد و این جلوه در مجلس زنان مصری واقع می شود، «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»^۱؛ دست ها در مقابل این جلوه بریده می شوند. اگر آن جمال ولی خدا هم در عالم ظهور پیدا کند، پیداست که همگی حاضر می شوند سرهایشان را برای او بدهند؛ اما چنین چیزی امتحان نیست. بلکه خدای متعال امتحان توحید را در امتحان ولایت قرار داده است و امتحان در امر ولایت را هم در این قرار داده است که ولی خودش را در حجاب قرار بدهد. این باب است و انسان تا وارد این وادی نشود، چیزی نمی بیند و فقط بابی را می بیند که باید در آن ورود پیدا کند تا حقیقت توحید و اسرار توحید و آنچه پشت این باب هست، برایش مکشوف شود. در عین حال هم ورود به این باب، امتحان سختی است و همه امت ها هم امتحانشان همین بوده است.

— ابتلای امت های پیشین به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام

لذا در همین آیه نورانی ای که خدمتتان تقدیم شد، در روایات ما این طور می فرمایند. ظاهر آیه این است که وقتی دوران سرگردانی بنی اسرائیل در وادی تیه تمام شد، به آنان فرمودند که حال وارد این شهر بشوید، که ظاهراً شهر اریحا بوده است. «وَادْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا»^۲؛ با تواضع و خشوع از در آن وارد بشوید. «وَقُولُوا حِطَّةً»؛ و حرفتان هم این باشد که خدایا با

۱. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»؛
سوره یوسف، آیه ۳۱.

۲. «وَاذْكُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَاكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ سوره بقره، آیه ۵۸.

این تواضعی که می‌کنیم، گناهان ما را بریز و ما را پاک کن که آن وقت ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾. در روایات ما این‌گونه آمده است که بر سر این باب، مثال وجود مقدس رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ بوده است و به همین دلیل آنان مأمور شدند که در مقابل این باب تواضع و سجده کنند؛ «مَثَلُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْبَابِ مِثَالُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ أَمْرُهُمْ أَنْ يَسْجُدُوا تَعْظِيمًا لِذَلِكَ الْمِثَالِ»^۱.

در مواضع دیگر هم همین‌طور است. مثلاً وقتی بر گرد بیت‌الله الحرام طواف می‌کنیم یا آستان ائمه هده ﷺ را می‌بوسیم و اصولاً آستان‌بوسی را وظیفه خودمان می‌دانیم، به همین منظور چنین می‌کنیم. «اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»؛ چون این بیوت بیت نبوت است، ما به عنوان تواضع در مقابل مقام نبوت نبی اکرم ﷺ این آستان را می‌بوسیم. از این‌رو اگر بنی‌اسرائیل هم مأمور شدند که با تواضع و فروتنی و با حالت سجود از این در وارد شوند، علتش این بود که تمثلی از مقام نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ؑ در این باب بود و مأمور شدند «أَنْ يَسْجُدُوا تَعْظِيمًا لِذَلِكَ الْمِثَالِ وَ أَنْ يُجَدِّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ

۱. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ ؑ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ أَذْكُرُوا يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قُلْنَا﴾ لِأَسْلَافِكُمْ: ﴿ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ﴾ وَ هِيَ «أَرِيحَا» مِنْ بِلَادِ الشَّامِ، وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجُوا مِنَ التِّيَّةِ ﴿فَكُلُوا مِنْهَا﴾ مِنَ الْقَرْيَةِ ﴿حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا﴾ وَ أَسْعَاءً، بَلَا تَعَبٍ وَ لَا نَصَبٍ ﴿وَ ادْخُلُوا الْبَابَ﴾ بَابَ الْقَرْيَةِ ﴿سُجَّدًا﴾. مَثَلُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْبَابِ مِثَالُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَلِيٍّ ؑ وَ أَمْرُهُمْ أَنْ يَسْجُدُوا تَعْظِيمًا لِذَلِكَ الْمِثَالِ، وَ يُجَدِّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْعَتَهُمَا وَ ذَكَرَ مَوَالِيَتَهُمَا، وَ لِيَذْكُرُوا الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ الْمَأْخُودَيْنِ عَلَيْهِمَا لَهُمَا. ﴿وَ قُولُوا حِطَّةٌ﴾ أَيْ قُولُوا: إِنَّ سُجُودَنَا لِلَّهِ تَعَالَى تَعْظِيمًا لِمِثَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ اعْتِقَادًا لَوَلَايَتِهِمَا حِطَّةٌ لَذُنُوبِنَا وَ مَحْوٌ لِسَيِّئَاتِنَا. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ﴾ أَيْ بِهَذَا الْفِعْلِ ﴿خَطَايَاكُمْ﴾ السَّالِفَةَ، وَ نُزِيلُ عَنْكُمْ آثَامَكُمْ الْمَاضِيَةَ. ﴿وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَمْ يُقَارَفِ الذُّنُوبَ الَّتِي قَارَفَهَا مَنْ خَالَفَ الْوَلَايَةَ، وَ ثَبَّتَ عَلَى مَا أَعْطَى اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ مِنْ عَهْدِ الْوَلَايَةِ فَإِنَّا نَزِيدُهُمْ بِهَذَا الْفِعْلِ زِيَادَةً دَرَجَاتٍ وَ مَثُوبَاتٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري، ص ۲۵۹، ح ۱۲۷.

۲. فرازی از اذن دخول که هنگام ورود به حرم اهل بیت ﷺ خوانده می‌شود؛ المصباح للكفعمی، ص ۴۷۳.

بِيعَتَهُمَا». در واقع، این سجده، تجدید بیعتی با وجود مقدس نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ بود. «وَأَنْ يَجِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْعَتَهُمَا وَذَكَرَ مَوَالِيَهُمَا وَلِيَذْكُرُوا الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الْمَأْخُودَيْنِ عَلَيْهِمْ لَهُمَا»؛ معنای سجده در مقابل آن باب این بود که آنان می‌بایست آن عهدها و پیمان‌هایی را که در امر نبوت و ولایت بسته بودند، تجدید کنند.

– تواضع و سجده در برابر این باب، مایه محو ذنوب و سیئات

﴿وَقُولُوا حِطَّةً﴾ این را هم در روایت معنا کرده‌اند: «أَيُّ قُولُوا إِنَّ سُجُودَنَا لِلَّهِ تَعْظِيمًا لِمِثَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ اعْتِقَادًا لَوْلَايَتِهِمَا حِطَّةً لِدُنُوبِنَا»؛ این سجده‌ای که ما در مقابل این باب می‌کنیم – که حقیقتاً تعظیم آن مثال نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ است – و آن اعتقاد و عهدهایی که در موضوع ولایت داریم، «حِطَّةً لِدُنُوبِنَا وَ مَحْوً لِسَيِّئَاتِنَا»؛ موجب محو ذنوب و سیئات ما می‌شود و همین‌طور هم هست. چون قبلاً اشاره کردیم که همه گناهان خروج از توحید است و گناهی نیست مگر اینکه ملاکش این باشد که این گناه، خروج از تواضع و خضوع در مقابل خدای متعال است. آری، احکام ملاکاتی دارند، اما ملاک همه آنها به ورود در وادی توحید و خروج از توحید برمی‌گردد. در واقع واجبات، سیر در توحید به‌شمار می‌آیند و محرمات، به دوری از توحید منجر می‌شوند. بعد هم اشاره کردیم که همه این ملاک‌ها به وادی ولایت برمی‌گردد. یعنی حقیقت هر فضیلتی سیر در وادی ولایت است و باطن هر گناهی هم خروج از ولایت است.

پس هر کس عبادتی انجام می‌دهد، در باطن، تواضعی در مقابل ولایت می‌کند و اگر کسی این ظواهر را انجام بدهد، بدون آن باطن، فایده‌ای ندارد. کما اینکه عبادت بدون نیت فایده‌ای ندارد. هم‌چنین همه گناهان به تعدی به امر ولایت برمی‌گردند. روایتش را هم خواندیم. ﴿فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ خدای متعال بیان می‌کند که همه ظلم‌ها و تعدی‌ها به تعدی در موضوع ولایت برمی‌گردد و اگر حریم این امانت نگه داشته شود، هیچ گناهی اتفاق نمی‌افتد. لذا همه گناهان بازگشت به خروج از امر ولایت و امتحان ولایت دارد و اگر کسی گناهی

۱. «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ سوره بقره، آیه ۳۵.

مرتکب شود، در امر ولایت خروج کرده است. آن روایت را در قصه حضرت آدم علیه السلام خواندیم که خدای متعال به ایشان فرمودند که شما در مقامات ائمه (ع) کم‌ترین طمع‌ی نداشته باشید.^۱ از این‌رو ترک اولای حضرت آدم علیه السلام ترک اولای در آن امر بود و نتیجه‌اش این شد که از یک درخت گندم خورد و از درخت گندم خوردن هم نتیجه‌اش آن ترک اولی باطنی بود.

حکایت همه گناهان از همین قرار است. اینکه حضرت علیه السلام فرمودند حلال‌ها در ظاهر قرآن، همین محلات است اما در باطن، ولایت ماست و حرام‌ها در ظاهر، همین محرّمات است و در باطن، ولایت ائمه جور است، ناظر به همین معناست.^۲ یعنی هر کسی گناهی

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «...فَلَمَّا أُسْكِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ وَزَوْجَتَهُ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُمَا ﴿كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ يَعْنِي شَجَرَةَ الْحِنْطَةِ ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ فَنَظَرَا إِلَى مَنْزِلِهِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالحُسَيْنُ وَالأَئِمَّةُ بَعْدَهُمْ ص فَوَجَدَاهَا أَشْرَفَ مَنَازِلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَا يَا رَبَّنَا لِمَنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ أَرْفَعَا رُءُوسَكُمَا إِلَى سَاقِ عَرْشِي فَرَفَعَا رُءُوسَهُمَا فَوَجَدَا اسْمَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنِ وَالأَئِمَّةُ بَعْدَهُمْ ص مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بَنُورٍ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَّالُهُ فَقَالَا يَا رَبَّنَا مَا أَكْرَمَ أَهْلَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ عَلَيْكَ وَمَا أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ وَمَا أَشْرَفَهُمْ لَدَيْكَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكُمْ هَؤُلَاءِ خَزَنَةُ عِلْمِي وَ أُمَنَائِي عَلَى سِرِّي إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيْهِمْ بَعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَتَمَنَّىا مَنْزِلَتَهُمْ عِنْدِي وَ مَحَلَّهُمْ مِنْ كَرَامَتِي فَتَدْخُلُوا بِذَلِكَ فِي نَهْيِي وَ عَصْيَانِي ﴿فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ قَالَا رَبَّنَا وَمَنِ الظَّالِمُونَ قَالَ الْمُدْعُونَ لِمَنْزِلَتِهِمْ بَغْيَرِ حَقٍّ قَالَا رَبَّنَا فَارْنَا مَنَازِلَ ظَالِمِيهِمْ فِي نَارِكَ حَتَّى نَرَاهَا كَمَا رَأَيْنَا مَنْزِلَتَهُمْ فِي جَنَّتِكَ فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى النَّارَ فَابْرَزَتْ جَمِيعَ مَا فِيهَا مِنْ أَلْوَانِ النَّكَالِ وَ الْعَذَابِ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَكَانُ الظَّالِمِينَ لَهُمُ الْمُدْعِينَ لِمَنْزِلَتِهِمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنْهَا كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ﴾ بُدِّلُوا سِوَاهَا ﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ يَا آدَمُ وَ يَا حَوَّاءُ لَا تَنْظُرَا إِلَى أَنْوَارِي وَ حُجَجِي بَعَيْنِ الْحَسَدِ فَأَهْطِكُمَا عَنْ جِوَارِي وَ أَحِلُّ بِكُمْ هَوَانِي...»؛ معانی الأخبار، ص ۱۰۸، ح ۱.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ

می‌کند، در رتبه قبل و در مرتبه باطن، خروجی از ولایت داشته است و به تعبیر دیگر، خروجی از وادی توحید داشته است.

اساساً گناهی نیست الا خروج از توحید و عبادتی نیست الا سجده در مقابل خدای متعال، و در واقع، همه عبادات از شئون سجده به‌شمار می‌آیند و همه گناهان از شئون استکبار. طریق سجده هم تنها خلیفه‌الله است و منشأ گناهان هم خروج از مقام خلافت و ولایت آن‌هاست. به همین دلیل هم هست که گناهان بخشیده نمی‌شوند، تا اینکه انسان به جایی برسد که ولی خدا از او راضی باشد. «إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ»^۱. یعنی تا ورود مجدد به وادی ولایت پیدا نشود، مشکل توحید انسان هم حل نمی‌شود. چون توحید بدون ولایت بی‌معناست و همان‌طور که مسلم است که ولایت بدون توحید معنایی ندارد و کسی نمی‌تواند بگوید من ولایت ولی‌الله را دارم اما بدون توحید، کسی هم نمی‌تواند بگوید توحید را قبول دارم اما بدون ولایت. چون در اصل، همه گناهان خروج از امر ولایت است و همه عبادات هم سیر در درجات ولایت. به همین منظور هم هست که به بنی اسرائیل می‌گویند از باب ولایت وارد شوید و در مقابل این مقام تواضع کنید و بگویید این تواضع ما «حِطَّةً لِّذُنُوبِنَا».

در روایتی آمده است که حضرت ﷺ دستور محاسبه می‌دهند، بعد می‌فرمایند اگر در آخر شب محاسبه کردید و دیدید که خطا و غفلتی از شما سر زده است، بیعتتان را با امیرالمؤمنین ﷺ تجدید کنید.^۲ کانه خروجی از این بیعت روی داده است. بعد، دشمنان را لعن

←

وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۰.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ ﷺ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَيْسَيْنِ وَ أَحَمَقِّ الْحَمَقَى؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَكْبَسُ الْكَيْسَيْنِ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ إِنِ أَحَمَقُّ الْحَمَقَى مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْإِمَانِي. فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ: إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ:

کنید تا خدای متعال این گناهان را پاک کند. اینکه ما در زیارت عاشورا عرض می‌کنیم که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي مَوْفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمَوَالَةِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۱ به همین دلیل است. یعنی پاک شدن از آثام و گناهان و ذنوب - که همه آن‌ها، استکبار در مقابل خدای متعال و استکبار در مقابل خلیفه خداست و خروج از حریم ولایت اوست - پاک نمی‌شوند مگر به ورود به همین باب. لذا از امیرالمومنین (ع) نقل شده است که از ائمه هداة علیهم‌السلام به باب حطه تعبیر کردند و فرمودند: «نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُمْ»^۲؛ آن باب حطه‌ای که با ورود به آن و با تواضع در مقابل آن، همه خطاهایتان پاک می‌شود، ما هستیم. پس اگر وارد وادی ولایت شدید، خود این خضوع و تواضع در مقابل این باب، موجب پاک شدن شما می‌شود.

←

يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَاللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ أَمْ ذَكَرْتَ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتَهُ أَمْ قَضَيْتَ حَوَائِجَ مُؤْمِنٍ أَمْ نَفَسْتَ عَنْهُ كُرْبَةً أَمْ حَفِظْتَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ أَمْ حَفِظْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخْلَفِيهِ أَمْ كَفَفْتَ عَنْ غَيْبِهِ أَخٌ مُؤْمِنٍ بِفَضْلِ جَاهِك أَمْ أَغْنَتْ مُسْلِمًا مَا الَّذِي صَنَعْتَ فِيهِ فَيَذْكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ. فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ، حَمْدَ اللَّهِ تَعَالَى، وَ كِبَرَهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ، وَ إِنْ ذَكَرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيرًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهُ تَعَالَى، وَ عَزَمَ عَلَى تَرْكِ مُعَاوَدَتِهِ، وَ مَحَا ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَ عَرْضَ بَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عليه‌السلام عَلَى نَفْسِهِ، وَ قَبُولَهُ لَهَا، وَ إِعَادَةَ لَعْنِ أَعْدَائِهِ وَ شَانِيهِ وَ دَافِعِيهِ عَنْ حَقِّهِ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَسْتُ أَنَا قَشِكُ فِي شَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مَوَالَتِكَ أَوْ لِيَانِي، وَ مُعَادَاتِكَ أَعْدَائِي؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري، ص ۳۸، ح ۱۴، سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۷۴.

۱. زیارت عاشورا.

۲. عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عليه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ﴾ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُمْ»؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۴۵، ح ۴۷.

— تواضع و سجده، تنها راه ورود به این باب

حقیقت آن است که اگر کسی بخواهد با سرفرازی وارد شود، نمی‌تواند، چون ورودی این باب، سجده است و اگر کسی خیال کند که می‌تواند بدون سجده وارد وادی ولایت بشود، از این حقیقت چیزی نفهمیده است. از همان دم در، آدم امتحان می‌شود؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ». چون قبل از ورود به وادی توحید، باید امتحان شود. این امتحان هم چیزی جز امتحان به سجده در مقابل خدای متعال نیست.

منتها این سجده در مقابل خدای متعال اگر بخواهد محقق بشود، خدای متعال او را ابتلا به مجهولات می‌کند و خدای متعال ما را به سجده تام در مقابل ولیّ خودش و خلیفه مطلقش امتحان می‌کند؛ نه فقط ما را بلکه همه انبیاء و ملائکه را امتحان می‌کند. از این‌رو، ابتلای همه امم و انبیاء گذشته، ابتلای به همین امر بوده است. آیات فراوان است.

اگر روایات ذیل آیات بلا و ابتلا را ملاحظه بفرمایید، بسیاری از آن‌ها تفسیر به ابتلا به امر ولایت شده‌اند. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ جناب ابراهیم خلیل علیه السلام مبتلا به کلماتی شدند و از عهده آن امتحانات برآمدند و بعد به مقام امامت رسیدند. حضرت علیه السلام وقتی باطن این آیه را معنا می‌کنند، می‌فرمایند این کلمات همان کلماتی هستند که «فَتَلَقَّىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»؛ همان کلماتی که وقتی خدای متعال آن‌ها را به حضرت آدم علیه السلام القا کرد، ایشان به مقام رجوع و توبه رسیدند.^۳ لذا رسیدن ما هم به مقام

۱. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. «فَتَلَقَّىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ سوره بقره، آیه ۳۷.

۳. عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ: «هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ» «فَتَابَ عَلَيْهِ» وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تَبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ «فَأَتَمَّهُنَّ» قَالَ يَعْنِي فَأَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام اثْنَى عَشَرَ إِمَامًا تَسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ

رجوع و توبه، به تلقی همان کلمات است و تا آدم آن کلمات را تلقی نکند و حقیقت ولایت معصومین علیهم السلام را تلقی نکند - که این تلقی هم با خضوع و تواضع محقق می‌شود - گناهانش پاک نمی‌شوند. چون آنان باب حطه هستند و اگر کسی بخواهد وارد این باب شود، باید بداند که ورودی‌اش تواضع و سجده می‌خواهد؛ ﴿وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾ و اگر متواضعانه وارد بشود، خود این تواضع موجب تلقی آن کلمات می‌شود و با تلقی آن کلمات، انسان به مقام توبه می‌رسد؛ ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾. چون کم‌ترین استکبار در مقابل مقام توحید و به تبعش، کم‌ترین استکبار در مقابل خلفای الهی، موجب محرومیت از حقیقت آن سر می‌شود و باعث می‌شود که دیگر توحید و ولایت را به انسان ندهند.

اگر تلقی مقام ولایت در انسان واقع شد، این تلقی به معنای رجوع خدای متعال به انسان و به معنای پاک شدن او و به معنای رفع حجب اوست. چون در حقیقت گناهان حجاب ولایت باطل هستند و ولایت معصوم هم طریق و سبیل خدای متعال است. اساساً ولایت باطل حجاب است و همه حجب هم به آن برمی‌گردد. لذا دنیا به ولایت آنان تفسیر شده است و آخرت هم به ولایت معصوم؛ ﴿وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾^۱.

حضرت علیه السلام ذیل آیه «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» فرمودند: حیات دنیا ولایت اولیاء طاغوت است.^۲ از این رو کسی که تحت ولایت آن‌هاست، حیات دنیایی دارد. اما آخرت وادی حیوان

←

رَسُولُ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۸۴.

۱. ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾: سوره اعلی، آیات ۱۷-۱۶.

۲. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ قَالَ: «وَلَا يَتَهُمُ» ﴿وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾ قَالَ وَلَئِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۸، ج ۳۰.

است؛ ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۱. این همان حیات طیبه است و همانی است که ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲. این حیات طیبه همان ولایت معصومین علیهم السلام است. حضرت علیه السلام فرمودند ﴿مَا يُحْيِيكُمْ﴾ ولایت امیرالمومنین (ع) است.^۳ پس عالم آخرت اگر عالم حیات است، نکته اش همین است. چون امام، سرچشمه حیات است. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ»^۴ و امام ماء معین است و از همین روست که ورود به وادی توحید، ورود به عالم حیات به شمار می آید.

پاک شدن از این حجب و ورود به وادی نور، سجده و تواضع می خواهد و بدون سجده احدی وارد نمی شود. این سجده همان امتحان اصلی است و اگر کسی این سجده را انجام بدهد، قطعاً نماز و روزه را هم انجام می دهد. به همین دلیل نمی شود کسی در مقابل ولایت امیرالمومنین علیه السلام متواضع باشد، اما گناه هم مرتکب شود. اگر هم ترک اولایی از او سر بزند، این ترک اولای در آن باطن محسوب می شود و شاید یک از معانی «وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ»^۵ این باشد که در انسان سرّی از آن ولایت قرار داده شده است. اگر در مقابل آن ولایت سجده کند و در باطن، استکبار نرزد، هیچ گاه گناهی از او سر نمی زند و به همه عبادات هم موفق می شود. اما اگر تواضع نکند، آن وقت است که گناهان ظاهری رخ می دهد، چون این گناهان ریشه در یک استکبار باطنی در مقابل خدای متعال دارند.

۱. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ علیه السلام...»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۸، ح ۳۴۹.

۴. فرازی از زیارتنامه ائمه علیهم السلام؛ جمال الأسبوع، ص ۳۷.

۵. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

در روایات آمده است که گناه از قلب شروع می‌شود. یعنی ابتدا قلب از عبودیت خارج می‌شود و تاریک می‌شود، بعد جوارح گناه می‌کنند.^۱ پس باید توجه داشت که همان خضوع در مرتبه قلب، آن امتحان اصلی است و امتحان اصلی آنجاست. چون ابتدا در آنجاست که تکبری در مقابل خدا و کبریاى او برای انسان پیدا می‌شود و بعد، در ظاهر مبتلا به گناه می‌شود، چون از قلب متواضع، گناهی صادر نمی‌شود و اصل گناه به استکبار قلب و تعزّز قلب در مقابل عزت خدای متعال برمی‌گردد؛ آن هم به‌جای تذلل! وقتی این تعزّز و استکبار می‌خواهد امتحان بشود، این‌طور است که در باطن انسان بابی به سوی خدا باز می‌کنند و می‌گویند سجده کن! این همان باب ولایت است که برای ورود به توحید باید از آن وارد شد. اگر کسی در باطن استکبار ورزید، به گناهان ظاهری مبتلا می‌شود و اساساً همه گناهان این‌گونه رخ می‌دهد. لذا ائمه (ع) با عنوان باب‌الله و باب‌الایمان و باب‌الیقین و باب‌العلم و باب‌الحطه معرفی شده‌اند که اگر کسی از چنین بابی وارد شود، همه گناهانش آمرزیده می‌شوند. چون عرض کردیم که همه گناهان استکبار علی الله هستند و وقتی سجده‌ای در مقابل باب ولایت و باب‌الله و خلیفه‌الله روی دهد و کسی ساجداً وارد باب توحید بشود، این خضوع و تواضع موجب می‌شود که خدای متعال به انسان رجوع کند. وقتی هم که در مقابل باب ولایت تواضع کرد، تلقی‌ای از آن حقیقت در وجودش پیدا می‌شود که با استکبار، آن تلقی پیدا نمی‌شود. یعنی خدای متعال القا می‌کند و انسان تلقی می‌کند و وقتی هم که تلقی کرد همه گناهانش پاک می‌شوند. پس گناهان با تلقی ولایت پاک می‌شوند و تلقی ولایت، به سجده در مقابل این باب محقق می‌شود. لذا این باب، باب توحید است، اما بابی است که همگی به آن مبتلا هستند و ورودی‌اش دارای امتحان سختی است.

وقتی ملائکه سجده کردند و این امتحان سنگین را پس دادند، تازه وارد وادی توحید و وادی ولایت شدند و بعد هم باید در این وادی سیرشان را شروع کنند. الان هم وقتی جبرئیل

۱. عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ أَبِي عليه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْقَلْبَ لِيُؤَاقِعَ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أُسْفَلُهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۱.

و میکائیل فرمانی را از وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه اطاعت می‌کنند، با درجات ولایت ایشان، به طرف خدای متعال سیر می‌کنند و رشد می‌کنند. چون آنان چوب و سنگ که نیستند! بلکه درجات ولایت را سیر می‌کنند و آن امتحانی که در ابتدا از آنان گرفته شد؛ **﴿اسْجُدُوا﴾**^۱ آن امتحان امتحان ورودی‌شان بوده است. چون اگر کسی این سجده را نکند، اصلاً تلقی‌ای از ولایت پیدا نمی‌کند.

بنابراین تمام خطاها و خطیئه‌هایی که ریشه در استکبار علی الله دارند، با سجده در مقابل خدای متعال که این سجده به تواضع در مقابل ولی خدا تفسیر می‌شود، آمرزیده می‌شوند. لذا ائمه علیهم السلام هم باب هستند و هم بابی هستند که **«الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ»**^۲. همه امم پیشین هم این طور بوده‌اند و باطن امتحانشان امتحان به امر ولایت بوده است. پس کسانی که به این ابواب ورود پیدا کردند، به محیط ولایت راه پیدا کرده‌اند و همه کسانی که گناه کردند، در باطن از امر ولایت تخلف و تعدی کرده‌اند. لذا در باب بنی اسرائیل هم همین امر وارد شده است. **﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾**^۳ ؛ کسانی تعدی کردند و حرف دیگری زدند و به جای اینکه **﴿سُجَّدًا﴾** وارد بشوند، معکوس عمل کردند و به جای اینکه بگویند **﴿حِطَّةٌ﴾** و با تواضع پاک بشوند، به فکر دنیای‌شان بودند و شعاری مقابل آن شعار دادند. آن‌ها کسانی بودند که از این باب وارد نشدند و نسبت به باب ولایت استکبار ورزیدند و به جای اینکه طهارت و پاکی و ورود به باب توحید و اخلاص را طلب کنند، متاع دنیا را طلب کردند - در روایات آمده است که گفتند **«حِطَّةٌ حَمْرَاءُ»**^۴.

۱. **﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾**؛ سوره اعراف، آیه ۱۱.

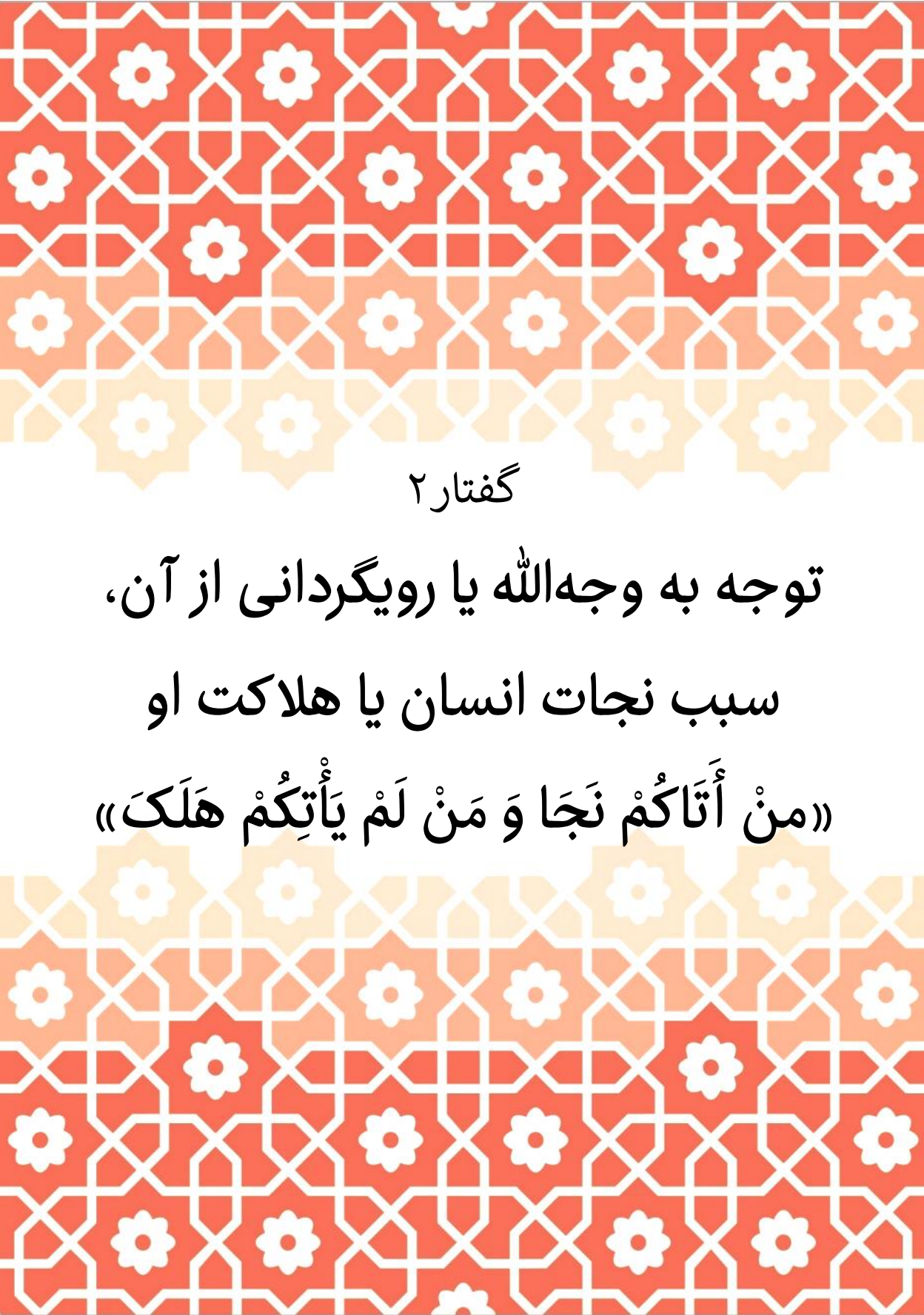
۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. **﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾**؛ سوره بقره، آیه ۵۹.

۴. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام: **«قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ إِنَّهُمْ لَمْ يَسْجُدُوا كَمَا أُمِرُوا، وَلَا قَالُوا مَا أُمِرُوا، وَلَكِنْ دَخَلُوهَا مُسْتَقْبِلِيهَا بِأَسْتَاهِمٍ وَقَالُوا: هَطَا سَمَقْنَا أَيْ**

باید دانست که انسان نیاز به طهارت دارد و این طهارت هم با سجده در مقابل باب ولایت و ورود متواضعانه حاصل می‌شود. انسان باید وارد این وادی بشود تا نجات پیدا کند. اما عده‌ای حاضر نیستند تواضع کنند و وارد این وادی شوند، چون اصلاً نیازی به طهارت نمی‌بینند، بلکه نیازشان را در همین متاع دنیا می‌بینند و طبیعتاً هم خدای متعال به دنبال چنین کسانی که در مقابل این نعمت ولایت، ظلم و تعدی و استکبار می‌کنند، معاقبه‌هایی دارد، ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾.

← حَنْطَهُ حَمْرَاءُ تَتَقَوَّتُهَا أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ هَذَا الْفِعْلِ وَ هَذَا الْقَوْلِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ غَيْرُوا وَ بَدَّلُوا مَا قِيلَ لَهُمْ، وَ لَمْ يَتَّقَادُوا لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ آلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. ﴿رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ يَخْرُجُونَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ. قَالَ: وَ الرَّجْزُ الَّذِي أَصَابَهُمْ أَنَّهُ مَاتَ مِنْهُمْ بِالطَّاعُونَ فِي بَعْضِ يَوْمٍ مِائَةٌ وَ عَشْرُونَ أَلْفًا، وَ هُمْ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُمْ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ لَا يَتُوبُونَ، وَ لَمْ يَنْزِلْ هَذَا الرَّجْزُ عَلَى مَنْ عَلِمَ أَنَّهُ يَتُوبُ، أَوْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ تَوْحَدَ اللَّهُ، وَ تُؤْمِنُ بِمُحَمَّدٍ وَ تَعْرِفُ مُوَلَاةَ عَلِيٍّ وَ صِيَّهِ وَ أَخِيهِ؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ۲۶۰، ح ۱۲۸.



گفتار ۲

توجه به وجه‌الله یا رویگردانی از آن،
سبب نجات انسان یا هلاکت او
«مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»

«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»

در این فرازی که تقدیم شد، ائمه هداة علیهم السلام به عنوان صراط اقوم الهی و کسانی که شاهد بر ظاهر و باطن انسان‌ها هستند، معرفی شدند که در دار دنیا از انسان‌ها دستگیری می‌کنند و در عالم آخرت برای نجاتشان از هلاکات و سیر دادنشان در درجات قرب و بهشت تا مقام رضوان قدم برمی‌دارند.

این بزرگواران، رحمت موصولة خدای متعال هستند. بدین معنا که آنان همان رحمتی هستند که در همه عوالم جاری است و برای همیشه هم باقی خواهد ماند و در هیچ مرحله‌ای از مراحل سیر انسان، این رشته پیوسته رحمت قطع نخواهد شد.

هم‌چنین معصومین علیهم السلام آن آیه مخزونه‌ای هستند که تنها اهل سرّ و اولیای خدا می‌توانند به آن دست پیدا کنند. حتی آن آیه‌ای که در باطن انسان قرار دارد و او باید در باطن خودش به آن برسد؛ ﴿سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱ اسم اعظم الهی است و بعضی از بزرگان فرموده‌اند که آن آیه همان سرّ آل محمد علیهم السلام است که تنها از طریق معرفت به آن می‌توان به معرفت خدای متعال رسید.

علاوه بر آن، فقره «وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ» به آن امانت الهی‌ای اشاره دارد که از دسترسی اغیار محفوظ است و خود خدای متعال در شرع خودش آن را محفوظ نگه داشته است و دستور به حفظ حرمتش داده شده است.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۶ مصادف با هفتم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. ﴿سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾: سوره فصلت، آیه ۵۳.

«وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» ائمه هداة عليهم السلام باب الله و ابواب الايمان و ابواب اليقين هستند و هر کسی که بخواهد به سمت ايمان و يقين و نور و خدای متعال حرکت کند، ورودی این مسیر، تواضع و خضوع و پذیرش ولایت این انوار الهی است که همه انسان‌ها از بزرگ و کوچک، مبتلا و مورد امتحان به این امر هستند. هم‌چنان‌که خدای متعال ملائکه مقربینش را لدی الورد، به همین امر امتحان کرد و در واقع ورود به وادی ولایت و سیر در درجات تا قرب به خدای متعال، بعد از این امتحان اتفاق می‌افتد.

بعضی از اساتید و محققین فرموده‌اند که این ابتلائاتی که برای انسان‌ها پیش می‌آید، سه دسته است. بعضی از ابتلائات، فتنه است و برای جدا شدن مؤمنین از اهل نفاق است. ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛^۱ مردم گمان نکنند به مجرد اینکه گفتند ايمان آوردیم، رها می‌شوند و به فتنه نمی‌افتند. بلکه فتنه‌های سنگینی برایشان پیش می‌آید که در آن فتنه‌ها کسی که قولش با اعتقاد و عملش سازگاری نداشته باشد، صفش جدا می‌شود. این یک دسته از ابتلائات است.

یک دسته از ابتلائات هم هست که برای آن دسته از مؤمنینی است که هنوز خالص در محبت نشده‌اند و علاقه به دنیا و شئون دنیا در وجود آن‌ها رسوخ کرده است و این فتنه برای تمحیص آن‌ها و خالص کردن آن‌ها پیش می‌آید. این نوع از ابتلائات به صورت مکرر در قرآن یاد شده است؛ از جمله در ذیل آیات سوره آل عمران که مربوط به جنگ احد و سختی‌های آن جنگ است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛^۲ این صحنه‌های سخت و طاقت‌فرسای جنگ احد برای این بود که خدای متعال می‌خواست آنچه در قلب شماست، خالص و تمحیص شود و از محبت اغیار پاک شود.

۱. ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۲.

۲. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

سومین نوع ابتلا برای اولیا و اهل محبت است که «البلاء للولاء»^۱؛ هر چه انسان ناب‌تر باشد، بلاها سنگین‌تر خواهد بود. این بلاها برای ترفیع درجهٔ خوبان است. در روایت کافی وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثْلَ»^۲ مبتلاترین مردم، انبیاء هستند و بعد آن، کسانی که نزدیک به انبیاء هستند. در حقیقت، این بلا همان بلای محبت است و برای سیر دادن در درجات حب و محبت نازل می‌شود و در این بابی که مردم به آن مبتلا می‌شوند، همهٔ انواع ابتلا نهفته است. در این بلا، انسان‌هایی که مدعی هستند صفشان جدا می‌شود و آن‌هایی که در موضوع ولایت ناخالص هستند، دچار ابتلائات می‌شوند تا خالص بشوند. پس خلصین هم ابتلائاتی دارند که بالحب است. این بابی است برای ورود به وادی توحید و برای رسیدن به خدای متعال که ورود به آن با ابتلائات بسیار سنگینی شروع می‌شود و اگر کسی این ابتلائات را پشت سر گذاشت، آن وقت ورود به وادی پیدا می‌کند.

۱- رو آوردن به امام علیه السلام، راه نجات انسان

حال که ائمه هداة علیهم السلام دارای این شئون هستند، طبیعی است که «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۳؛ هر که به آنان روی بیاورد، طبیعی است که از اهل نجات می‌شود و هر که به این باب ورود پیدا کند و حدود این امانت و سرّ الهی را رعایت کند و به این سرّ و امانت

←

الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَتْلَى اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۱. شرح مصباح الشریعة، ص ۳۵۶.

۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثْلَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۱.

۳. زیارت جامعه کبیره.

راه پیدا کند، به رحمت موصوله خدای متعال پیوند خورده است و طبیعتاً از اهل نجات می شود. هم چنان که این را خدای متعال دستور داده است.

خدای متعال وقتی که اولوالألباب را تعریف می کند، می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۱؛ اولوالألباب کسانی هستند که بهره ای از کتاب برده اند و در آیه قبل هم اشاره کرده بود که آنان به نور و هدایت کتاب رسیده اند: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲؛ این دو دسته یکسان نیستند: کسانی که نابینا هستند و بصیرت باطنی ندارند و نمی توانند حقایق این کتاب و هدایت و نور الهی را درک کنند، با کسانی که یقین دارند به اینکه این کتابی که به سوی تو نازل شده است، حق است، یکسان نیستند. آن کسانی که متذکر این نکته می شوند، اولوالألباب هستند. این اولوالألباب هستند که فرق اعمی و بصیر را درک می کنند. این اولوالألباب هستند که می فهمند کتاب خدا حق است. آن اولوالألبابی که به حقایق کتاب می رسند، کسانی هستند که ﴿يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾؛ به عهد خدا وفا می کنند و میثاق ها را نمی شکنند و آنچه را خدا دستور به وصل آن داده است، پیوند می دهند.

عرض کردیم که این عهد ها عمدتاً عهد و میثاق ولایت است. آن رشته ای که خدای متعال دستور به پیوند آن داده است، رَحِمَ محمد و آل محمد (ص) است که رشته رحمت خدای متعال به شمار می آید.^۳

۱. ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ- وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۱-۲۰.

۲. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۹.

۳. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَ أَطْعَمْ مَنْ قَطَعَنِي وَ هِيَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ وَ رَحِمُ كُلِّ ذِي رَحِمٍ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۷.

حال آن کسانی که دارای این خصوصیات اولوالألباب هستند، همان کسانی‌اند که ﴿لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ﴾؛ عاقبت دار برای آنان است. بعد خدای متعال توضیح می‌دهد که ﴿عَقَبَى الدَّارِ﴾ چیست: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱؛ چنین کسانی عقبای دارشان آن جنات عدنی است که نه فقط خودشان، بلکه صالحین از آبا و ازواج و فرزندان‌شان هم وارد آن جنات می‌شوند و ملائکه هم از هر دری که بر آن‌ها وارد می‌شوند، به آن‌ها بشارت به سلامت می‌دهند و سلام می‌کنند. آن بشارت به سلامتی هم که بر آنان نازل می‌شود ﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾؛ به‌واسطه آن صبر و وفای به عهدی است که در مسیر ولایت از آنان روی داده است که نتیجه‌اش هم ﴿فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ شده است.

— شکستن میثاق با امام علیه السلام، مایه هلاکت و لعنت الهی

اما به عکس، ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾؛ آن کسانی که عهد الهی را بعد از میثاق‌های محکمی که در عالم ذر بسته بودند، شکستند و در عالم دنیا عهد ولایت را نقض کردند؛ ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ طبعی است که ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ آن‌ها بهره‌شان لعنت خدای متعال و سوء دار است.

بنابراین بسیار واضح است که اگر ائمه هداة علیهم السلام واجد این خصوصیات والا هستند، کسی که «مَنْ أَتَاكُمْ»؛ ورود به این باب پیدا کند و حدود آن امانت الهی را رعایت کند و به این رشته متصل رحمت پیوند بخورد و به باب شفاعت آن‌ها راه پیدا کند و از صراط آن‌ها به سوی خدای متعال حرکت کند، طبعی است که «نَجَا»؛ از اهل نجات بشود. «وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»؛ هر کسی هم که از این راه وارد نشود، پیداست که هلاک می‌شود.

۱. ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۴-۲۳.س

— هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه الله

این همان حقیقتی است که خدای متعال در قرآن با بیانی بسیار نورانی فرموده است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱؛ همه چیز هالکند مگر وجه الهی. روایات معصومین علیهم السلام هم به نحوی بسیار لطیف این آیه نورانی را توضیح داده‌اند. مرحوم صفار^۲ در بصائر الدرجات روایاتی را نقل کرده است که من به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. هم‌چنین در توحید صدوق هم برخی از این روایات وارد شده است.^۳

ابوبصیر از حارث بن مغیره نقل می‌کند که «قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ما در نزد امام صادق (ع) بودیم که «فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ کسی درباره این آیه سؤال کرده که می‌فرماید: همه چیز هالک‌اند مگر وجه خدای متعال. حضرت علیه السلام سؤال را به خود او برگرداندند: «قَالَ مَا يَقُولُونَ فِيهِ؛ عامه و علمای اهل سنت در این باب چه می‌گویند؟ «قُلْتُ يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ؛ او گفت آنان می‌گویند همه چیز هلاک می‌شوند الا خدای متعال که وجه و صورتی دارد که آن صورت دیگر هلاک نمی‌شود.

ببینید، این همان انحرافات است که با روی برگرداندن از ائمه علیهم السلام در اعتقادات انسان پیدا می‌شود. یکی از این انحرافات، تشبیه است که در موارد زیادی ظهور پیدا کرده است. مانند فرقه ظاهریه که صرفاً ظواهر قرآن را اخذ می‌کردند و آن‌ها را به گونه‌ای معنا می‌کردند که از

۱. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذی ذکره فی الكتاب.

۳. التوحید، ص ۱۲۹، باب ۱۲، باب تفسیر قول الله عز و جل كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.

۴. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ الْحَرِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ قُلْتُ يَقُولُونَ هَلَكَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنِيَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَنَحْنُ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱.

آن تشبیه بیرون می‌آمد؛ از جمله همین آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ آنان این آیه را به گونه‌ای معنا می‌کردند که خدای متعال دارای یک وجه و صورتی می‌شد! و معنا می‌کردند که فقط این وجه خداست که هلاک نمی‌شود و مابقی هلاک می‌شوند.

حضرت ﷺ فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا»؛ خدای متعال منزّه است از این یاوه‌ها! حرف خیلی بزرگی زده‌اند. نسبت بزرگی به خدا داده‌اند، در حالی که معنای آیه این نیست. «إِنَّمَا عَنَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال وقتی فرموده است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ مقصودش از وجه، صورت نیست، بلکه مقصودش از وجه، آن وجهی است که «يُؤْتِي مِنْهُ»، هرکسی که بخواهد به آستان الهی ورود پیدا کند، باید از آن وجه وارد شود. هر کس بخواهد به معرفت برسد، باید متوجه آن وجه بشود.

جناب مفضل در آن حدیث مفصل از وجود مبارک امام صادق ﷺ نقل می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال این چنین دوست داشته است که از طریق رجالی اطاعت شود و از طریق آن‌ها شناخته بشود. اگر هدف معرفت است، اراده الهی به این تعلق گرفته که معرفت و عبودیت و اطاعتش، از طریق رجالی واقع بشود. «فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ و برای اینکه این امر محقق بشود و از طریق آن‌ها اطاعت بشود و شناخته بشود، آن‌ها را سبیل و وجه خودش قرار داده است.

بنابراین وجه‌الله، این انسان‌ها هستند. وجه‌الله این رجالی هستند که خدای متعال خواسته از طریق آن‌ها شناخته بشود؛ نه اینکه خدای متعال جسمی دارد و صورتی دارد و با این صورت

١. عَنِ الْمُفَضَّلِ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَهُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ... تَبَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ» فَقَالَ فِيمَنْ أُوجِبَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِذَلِكَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَكَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ هَذِهِ الْفَرِيضَةَ كُلُّهَا إِنَّمَا هِيَ رَجُلٌ وَهُوَ يَعْرِفُ حَدَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ فَقَدْ صَدَقَ...؛ بصائر الدرجات، ج ١، ص ٢٦، ح ١.

با مردم مواجه می‌شود. وجه یعنی آن حقیقتی که اگر همه بخواهند مواجه با خدا بشوند، از طریق آن مواجه شوند. خدای متعال هم اگر مواجهه پیدا می‌کند، از طریق آن مواجهه پیدا کند. از این رو آن وجه، مخلوق خدای متعال به حساب می‌آید که همان اسم اعظم الهی است. آن‌هایی که مظاهر الوهیت الهی هستند و الوهیت خدای متعال از طریق آن‌ها جاری می‌شود، وجه‌الله هستند، چون عبودیت و معرفت از طریق آن‌ها واقع می‌شود. لذا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱. آن وجه الهی در باطن همه انسان‌ها هم جلوه‌ای از آن وجه است که شاید همان «وَالْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ»^۲ همین باشد. همان آیه محزونه‌ای که هر کس به آن برسد، از طریق او به معرفت رسیده است.

بعد حضرت صادق (علیه السلام) در انتهای روایت فرمودند: «وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ آن وجه الهی‌ای که از طریق آن باید به آستان خدای متعال وارد شد، ما اهل بیت (علیهم السلام) هستیم. بنابراین همه چیز هالک است، مگر آن وجه و همه چیز فانی است، مگر حقیقت ولایتی که خدای متعال به آن‌ها عنایت کرده است.

— توجه به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه‌الله)

هم‌چنین در روایات دیگر توضیح داده شده است که هر عملی که متوجه به سوی خدای متعال باشد، می‌شود وجه‌الله^۳. این روایت منافاتی با آن روایات قبل ندارد. چون آن عملی

۱. فرازی از حدیث معروف نورانیت؛ «قَالَ (علیه السلام) إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌ وَ مُرْتَابٌ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ (علیه السلام) مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ...» بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ الْآئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ (علیهم السلام) فَهُوَ الْوَجْهَ الَّذِي لَا يَهْلِكُ ثُمَّ قَرَأَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۳.

که متوجه به وجه الهی باشد، رو به خدا باشد، برای خدا باشد و جهتش به سمت خدا باشد، همان عملی است که از طریق توجه به اولیای معصوم علیهم السلام واقع شده است و عملی به شمار می آید که در درجات ولایت آن ها سیر می کند. این عمل می شود عملی که وجه الله است. قبلاً هم عرض کرده بودیم که اساساً همه عبادات مقید به ولایت هستند. از این رو هر عمل صالحی وجه الله به شمار می آید. در یک کلام، اگر عمل برای خدا باشد، وجه الله است. چون این عمل متوجه به خداست و اگر برای خدا نباشد، دیگر جنبه وجه الهی ندارد و در حقیقت نابود و هالک است. اما اگر جنبه الهی پیدا کرد، می شود وجه الله.

جنبه الهی یعنی عملی که در سبیل است، در صراط است و روبه خداست. عملی که رو به وجه الله است. آن عملی که از طریق توجه به معصومین علیهم السلام و تولی به ولایت آن ها واقع شود، می شود وجه الله.

— تسلیم قوا به وجه الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه الله)

انسانی هم که همه وجودش و نه فقط زبان و چشم و گوشش، بلکه همه وجودش، یعنی ظاهر و باطنش، همه قوایش و سر و عکانش متوجه خدای متعال می شود و طریق توجهش هم توجه به اولیای معصوم علیهم السلام است، در مقابل خدا خضوع و تواضع می کند و این خضوع یعنی خضوع در مقابل اولیای معصوم علیهم السلام که خود این وجود می شود وجه الله. نه فقط عمل، بلکه خودش وجه می شود.

کما اینکه خود انسان می تواند بشود ذکر. نه اینکه فقط زبانش ذکر بگوید، بلکه قلبش ذاکر است و خودش هم کم کم می شود ذکر و نور ذکر در همه وجودش جاری می شود. هم چنان که در مرحله تام و تمام، وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله این چنین بودند. حضرت علیه السلام خودشان مصداق حقیقی ذکر بودند و اساساً مقام ذکر مقام وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله است. لذا در روایات ما آمده ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا﴾^۱؛ یعنی خود این وجود مقدس ذکر است.^۲ هم چنین در

۱. ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ

ذیل آیه شریفه ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾^۱ فرموده‌اند وجود مقدس رسول الله ﷺ ذکرند و ما اهل بیت ﺍﻟﺒﯿﺖ اهل ذکر هستیم.^۲

هم‌چنین انسان می‌تواند خودش بشود وجه‌الله. آن‌هایی که همه وجودشان متوجه خدای متعال است، از توجه به غیر مطهرند و عصمت کلیه دارند و همه وجودشان رو به حضرت حق دارد. آن‌ها می‌شوند وجه‌الله. آن مخلوقی که با همه شئونش رو به الوهیت حضرت حق دارد و چشم بر هم زدن هم از سجده در مقابل اولو‌هیت خدای متعال خارج نشده است، این خودش می‌شود وجه‌الله. پس هر عملی هم که متوجه به آن وجه باشد، خود آن عمل می‌شود وجه‌الله و اساساً هر وجودی که همه شئونش متوجه به آن وجه شود و با همه وجودش رو به

←

بِاللَّهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا؛
سوره طلاق، آیه ۱۱-۱۰.

۲. عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي: «كَمْ لِمُحَمَّدٍ اسْمٌ فِي الْقُرْآنِ قَالَ قُلْتُ اسْمَانِ أَوْ ثَلَاثٌ فَقَالَ يَا كَلْبِيُّ لَهُ عَشْرَةُ أَسْمَاءَ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ وَ ﴿لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ وَ ﴿طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ وَ ﴿يَس وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ وَ ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ وَ ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ وَ ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾ وَ ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ وَ ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا﴾ فَالذِّكْرُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. فَاسْأَلْ يَا كَلْبِيُّ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ فَأَنْسَيْتُ وَ اللَّهُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فَمَا حَفِظْتُ مِنْهُ حَرْفًا أَسْأَلُهُ عَنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۶.

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الذِّكْرُ أَنَا وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱.

آن‌ها بیاورد و ولایت آن‌ها را تحمل کند، می‌شود وجه‌الله. نکته‌اش هم این است که وقتی انسان با همه وجودش رو به وجه‌الله می‌آورد، وجه‌الله هم متوجه او می‌شود و وقتی متوجه او شد، حقیقت انوار آن وجه در او جاری می‌شود و او دیگر ملحق به وجه می‌شود، لذا می‌شود وجه‌الله.

در روایات دارد عملی که برای خدا انجام شود، وجه‌الله است. این وجه‌الله در عرض آن وجه الله ذو الجلال و الاکرام که وجود مقدس معصومین هستند، نیست^۱. ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ یعنی این عمل ما اگر وجه است، بدین معنا نیست که وجود مقدس رسول‌الله ﷺ وجه‌الله‌اند و عمل من هم وجه‌الله است. نه، وجه‌الله تنها اوست. بقیه هم زمانی وجه‌الله می‌شوند که متوجه او بشوند و به او رو بیاورند و در مسیر او باشند. علتش هم این است که آن وجه، متوجه آن‌ها می‌شود. هم‌چنان‌که در باب حبیب عرض کردیم که «لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ»^۲ معنایش همین است. «إِنَّ اللَّهَ وَ تَرَى حَبِيبُ الْوَتَرِ»؛ خدای متعال یکی را دوست دارد، آن هم وجود مقدس رسول‌الله ﷺ و آن نوری است که «وَأَنْ أَرْوَاكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً»^۳ نور این چهارده معصوم ﷺ است. آن است که محبوب خداست و از آن نظر که آنان

۱. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... فَقَالَ الرُّضَا ﷺ: «يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَائُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَّجُهُ صَ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾»؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۳.

۲. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ سوره الرحمن، آیات ۲۷-۲۶.

۳. زیارت آل یاسین.

۴. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «...إِنَّ اللَّهَ وَ تَرَى حَبِيبُ الْوَتَرِ...»؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵، ح ۴.

۵. زیارت جامعه کبیره.

با همه شئونشان متوجه خدا هستند و جز خدا در نیتشان نیست، مطهرند. مابقی هم ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱.

— تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام

موجودی که تابع می‌شود، یک قدم تابع شدنش این است که قدم‌هایش را دنبال او می‌گذارد و همه وجودش می‌شود تابع او. البته اگر جاذبه‌ای از آن طرف در وجود انسان نیاید، دیگر تابع شدنش بی‌معناست، چون تابع شدن یعنی ملحق شدن. مثلاً دست ما تابع ماست، چون جان ما در او جاری است و اگر این جان در این دست جاری نباشد، دیگر تابع نیست. پس تبعیت دو طرفه است، یک طرفه نیست و اگر این دست بخواهد دنبال من بیاید، اما روح من در او جاری نشود، این تابع من نیست. این قوا تابع ما هستند و تابع شدن به نحو تمام وقتی واقع می‌شود که از این طرف تولی باشد و از آن طرف هم ولایت. وقتی از این طرف حرکت باشد، از آن طرف هم انوار آن‌ها می‌آید.

بنابراین معصومین علیهم السلام آنان را به خودشان ملحق می‌کنند و وقتی هم که ملحق کردند، آنان می‌شوند تابع، وگرنه تا انسان را ملحق نکنند، انسان تابع نمی‌شود. اگر هم کسی تابع شد، آن وقت ﴿يُحِبُّكُمُ اللَّهُ﴾. چون وقتی شعاع وجودی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در وجود انسان بیفتد، هر کجا که این شعاع باشد، او هم محبوب خدا می‌شود. شاید معنای «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام»^۲ همین باشد. ایشان وجیه عند الله هستند و اگر جلوه‌ای از وجاهت ایشان در وجود انسان بیاید، او هم می‌شود «وجیه عندالله»، وگرنه هیچ وجاهتی برای انسان متصور نیست. پس وجیه بالحسین علیه السلام یعنی اگر انوار امام حسین علیه السلام در وجود انسان بیاید، انسان ملحق می‌شود و وقتی که ملحق شد، طبیعتاً وجاهت پیدا می‌کند.

۱. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. زیارت عاشورا.

— ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه الله در عالم

بنابر این وجه الله شدن مختص به معصومین علیهم السلام است. لذا در بعضی روایات هم دارد که وجه الله همان دین الله است.^۱ در روایات متعددی آمده است که باطن دین، امام است؛ «السَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأثورِ»^۲ و از جمله روایاتی که دلالت می کند بر اینکه حقیقت دین وجود مقدس ولی الله است، همین روایات است که می فرماید وجه الله، دین خداست.^۳ و وجه الله ما هستیم.

در کتاب بصائر الدرجات بابی وجود دارد به نام «فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذی ذکره فی الكتاب»؛^۴ آن وجه الهی که خدای متعال در کتابش ذکر کرده، این ها هستند. سلام بن مستنیر نقل می کند که «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیهما السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى»؛^۵ از وجود مقدس

۱. عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «دِينُهُ» وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، دِينَ اللَّهِ وَوَجْهَهُ وَعَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لَهُ فِيهِمْ رُويَةٌ قُلْتُ وَ مَا الرُّويَةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَصَنَعَ مَا أَحَبَّ؛ التوحيد، ص ۱۵۱، ح ۷.

۲. در فرازی از زیارتنامه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) چنین آمده است: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ خَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمَهْدِيِّينَ... السَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأثورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ...»؛ البلد الأمين، ص ۲۸۴.

۳. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «فِيهِلِكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لَكِنْ مَعْنَاهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۱.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذی ذکره فی الكتاب.

۵. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ وَ لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُوَالَاتِنَا

امام باقر علیه السلام در باب این آیه شریفه **﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾** سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ»؛ سوگند به خدای متعال که وجه او ما هستیم. همان وجهی که فرموده است **﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾**. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: «وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَمُؤَالَاتِنَا»؛ هر کس که در روز قیامت بر خدای متعال ورود پیدا کند «أَتَى اللَّهَ»؛ اگر به آن چیزی که مأمور به آن بوده است، با صفت و خصوصیت آن؛ «بِمَا أَمَرَ بِهِ» بر آستان الهی ورود پیدا کند که این «مَا أَمَرَ بِهِ» همان «مِنْ طَاعَتِنَا وَمُؤَالَاتِنَا»؛ طاعت و موالات ماست، «لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ این موجود در روز قیامت هلاک نمی شود، چون جلوه‌ای از آن وجه در وجودش قرار دارد؛ «ذَٰكَ الْوَجْهُ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». البته این روایت، ادامه‌ای دارد که نیاز به توضیح دارد.

در روایت دیگری از ابو حمزه آمده است که «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ از حضرت علیه السلام درباره همین آیه سوال کردم، حضرت علیه السلام فرمودند که معنای این آیه این نیست که همه چیز هلاک می شوند و صورت خدا باقی می ماند. «اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ خدای متعال این گونه توصیف نمی شود. «وَلَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ»؛ همه چیز هالک است الا دین خدا. پس پیداست که دین خدا یک دسته قواعد اعتباری و دستورات صرف نیست. بلکه حقیقتی است که منسوب به خدای متعال است که باطنش همان ولایت معصومین علیهم السلام است. حضرت وجه را به دین تعریف کردند. بعد بلافاصله فرمودند: «نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ

←

ذَٰكَ الْوَجْهُ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَيْسَ مِنْهُ مَيِّتٌ يَمُوتُ إِلَّا خَلَفَهُ عَقِبُهُ مِنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲.

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى **﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾** قَالَ: «يَا فُلَانُ فَهَلَكَ كُلُّ شَيْءٍ وَبَقِيَ الْوَجْهُ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ مِنْهُ لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ اللَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ رُيُوءٌ قُلْتُ وَ مَا الرُّيُوءُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ حَاجَةٌ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳.

مِنْهُ؛ ما آن وجهی هستیم که از طریق آن، مردم متوجه خدا می‌شوند و رو به او می‌آورند. پس ورود به آستان الهی، از طریق توجه به معصومین علیهم‌السلام است و اصولاً دین همان امام تعریف می‌شود.

— برداشتن وجه‌الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه

«لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ لِلَّهِ؛» خدای متعال وجه‌الله و دینش را تا زمانی که قصد خیری نسبت به بندگان داشته باشد، در بین آنان حفظ می‌کند تا از طریق این وجه، متوجه آن‌ها شود و آن‌ها هم از طریق این وجه، متوجه او بشوند. پس خدای متعال این وجه را نگه می‌دارد. همان وجهی که طریق بقا و طریق دوام و استمرار توجه به خداست. این را خدای متعال حفظ می‌کند. «لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ لِلَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوْيَةٌ؛» تا زمانی که خدای متعال قصدی درباره آن‌ها دارد و می‌خواهد که خیری به آن‌ها برساند، ما را حفظ می‌کند. «فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ» اما آن‌جایی که دیگر قصد خیری ندارد، ما را می‌برد و آن‌چنان که می‌خواهد، با ما رفتار می‌کند. آن‌چنان که دوست دارد، اما مردم را از اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌کند. آن امامی که می‌رود، این‌گونه است. چون در حقیقت وجهی از وجوه و یک وجه‌الله می‌رود. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این نفرین را در باب قومشان کردند و فرمودند: خدایا من را از آن‌ها بگیر و مثل خودشان را به آنان بده.^۱ پس مادامی که خدا می‌خواهد خیر برساند، این وجه را حفظ می‌کند. اما وقتی بنا شد که دیگر خدای متعال نظری نداشته باشد و به تعبیر این روایت، حاجت و خواسته‌ای در باب آن‌ها نداشته باشد، وجه خودش را می‌برد و مردم را بدون آن می‌گذارد. در نتیجه این وجه به آن مقامی که محبوب است و خدای متعال می‌خواهد، ملحق می‌شود.

۱. و قال أمير المؤمنين علیه‌السلام في سحره اليوم الذي ضرب فيه: «مَلَكْتَنِي عَنِّي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَخَّ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ فَقَالَ ادْعُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّْي»؛ نهج البلاغة ص ۹۹، خطبة ۷۰.

لذا فقره «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱ به این حقیقت اشاره دارد که آن‌ها وجه الهی هستند که غیر آن‌ها هالک است. آن دین الهی هستند که غیر آن هالک است و هر کسی هم که متوجه آن وجه بشود، باقی می‌شود. یعنی هر کسی که از آن طریق که تنها راه است بیاید، طبیعتاً باقی می‌ماند و گرنه هالک است.

۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه)

روایت مفصلی در کتاب شریف کافی آمده است که حضرت صادق (ع) از مسجد الحرام خارج شدند و فرمودند «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ»^۲؛ ابلیس بعد از آنکه تکبر کرد، اگر به قدر عمر دنیا هم

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَرَأَيْتُ مُوَلَّى لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَمَلْتُ إِلَيْهِ لَأَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ سَاجِدًا فَانْتَضَرَّتُهُ طَوِيلًا فَطَالَ سُجُودُهُ عَلَيَّ فَقُمْتُ وَصَلَّيْتُ رَكَعَاتٍ وَانْصَرَفْتُ وَهُوَ بَعْدُ سَاجِدٌ فَسَأَلْتُ مُوَلَّاهُ مَتَى سَجَدَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامِي رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبَا مُحَمَّدٍ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَسَمِعَ صَوْتًا خَلْفَهُ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْأَصْوَاتُ الْمُرْتَفِعَةُ فَقُلْتُ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مِنَ الْمُرْجئهِ وَالْقَدْرِيَّةِ وَالْمُعْتَزَلَةِ فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ يُرِيدُونِي فَقُمْنَا فَقُمْتُ مَعَهُ فَلَمَّا أَنْ رَأَوْهُ نَهَضُوا نَحْوَهُ فَقَالَ لَهُمْ كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِّي وَلَا تُؤْذُونِي وَتَعْرِضُونِي لِلسُّلْطَانِ فَإِنِّي لَسْتُ بِمُقْتٍ لَكُمْ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَتَرَكَهُمْ وَمَضَى فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمُفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَبَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ص لَهُمْ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَلَا يَرْفَعُ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَيدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ لَهُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ وَلَايَتَنَا فَرَحَّصَ لَهُمْ فِي

سجده می‌کرد، فایده‌ای برایش نداشت. «وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِادَمَ»؛ تا سجده بر آدم نمی‌کرد و نکند، این کار تمام نمی‌شود و هر چقدر هم عبادت کند، دیگر به دردش نمی‌خورد. او باید بر آدم سجده کند تا مقبول خدای متعال واقع بشود؛ «كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ». بعد حضرت ﷺ فرمودند: «وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ﷺ لَهُمْ»؛ این امتی که به فتنه افتادند و در این فتنه، نفاق و ایمان از هم جدا شدند، این امت مفتون بعد از آنکه وجود مقدس رسول‌الله ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را نصب کردند، بعد از آن دیگر عباداتشان هیچ فایده‌ای برایشان ندارد. «فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُوْلُهُ لَهُمْ»؛ آن‌ها تا وقتی که از آن‌جایی که خدا دستور داده، وارد نمی‌شوند - که همان باب‌الله و وجه‌الله است - و تولی به آن امامی پیدا می‌کنند که مأمور به برائت از او بوده‌اند و تا وقتی که از آن بابی که خدا و رسولش ﷺ به روی آن‌ها گشوده‌اند، داخل نمی‌شوند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ»^۱ هیچ فایده‌ای نمی‌برند. چون این باب، بابی است که همگی به آن مبتلا هستند و اگر در این ابتلا و فتنه - عرض کردیم که ابتلا درجاتی دارد و اصلاً عده‌ای مبتلا می‌شوند تا اصل ایمانشان کامل و خالص بشود - اگر در این ابتلا پذیرفتند که خضوع کنند، به اصل وادی ایمان وارد می‌شوند و مؤمن حقیقی می‌شوند و به درجات بالاتر معرفت می‌رسند.

این بابی است که انتها ندارد و ما به هر منزلتی که می‌رسیم، باب جدیدی از ولایت به رویمان گشوده می‌شود. باب ولایت بابی نیست که از آن بگذری و پشت سرش بگذاری! آری، یک ورودی است، اما انسان با این ورودی تازه وارد مدینه‌العلم می‌شود که درهای

←
أَشْيَاءٌ مِنَ الْفَرَائِضِ الْأَرْبَعَةِ وَ لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا لَا وَ اللَّهُ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ؛
الكافی، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۳۹۹.

۱. زیارت جامعه کبیره.

متعددی پیش رویش قرار دارد. وقتی هم که وارد شدی، تازه باب جدیدی گشوده می شود و اگر پیش رفتی و دوباره خضوع کردی، وارد مراحل بعدی می شوی و همین طور رو به بالا می روی. لذا ابتلا اقسام فراوانی دارد.

امت ما بعد از وجود مقدس رسول الله ﷺ مفتون شدند و زیر بار اولین مرحله اش نرفتند و منافق شدند و تا برنگردند و از این باب وارد نشوند، در دیگری به رویشان گشوده نمی شود. هم چنان که اگر وارد شوند و ایمان بیاورند، برای رسیدن به مراحل بعدی، در دیگری وجود ندارد، بلکه همین در است و باید دوباره از این در وارد بشوند. ورودی اش هم ابتلا دارد و اصلاً هیچ کس بدون ابتلا وارد این وادی نمی شود. ابتلا هم در اصل، تمحیص است و وقتی تمحیص شوند، باز در ورودی دیگری هست که باید مبتلا به محبت شوند تا درجات را سیر کنند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ».

حضرت علیؑ فرمودند این امت تا از آن بابی که خدا و رسولش ﷺ باز کرده اند وارد نشود، خدای متعال تابع آن ها نمی شود که در را باز کند. یعنی این گونه نیست که اگر ما بگوییم نمی آیی، خدا بگوید حال از این در دیگر وارد شوید! باب که قراردادی نیست. تنها امیرالمؤمنین علیؑ می تواند باب الله باشد. مانند امیرالمؤمنین علیؑ که دیگر نیست تا او بشود باب الله. سیدالشهداء علیؑ باب الله هستند. اگر مانند سیدالشهداء علیؑ خلق بشود، می شود؟! ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ از اول، تعداد این شهور و این ماه های الهی که همه باید در این شهور سیر کنند، دوازده عدد بوده است و دیگر کم و زیاد ندارد.

بنابراین اگر کسی از این باب نیامد، دیگر فایده ندارد و دیگر خدا در دیگری را برایش باز نمی کند، چون اصولاً باب دیگری را نیافریده است و همه درجاتی که ما سیر می کنیم، ابوابش ولایت آن هاست و آن باب هم باب ابتلا است. اصولاً انسان با ابتلا وارد می شود و وقتی وارد

۱. ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَفَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۶.

بشود، می‌تواند در این وادی سیر کند و مرحله بعدی از سیر هم دوباره در درجات ولایت آن‌ها تعریف می‌شود.

این روایت، مفصل است. در ادامه فرمودند: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ»؛ خدای متعال برای این امت پنج فریضه را واجب کرده است «الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصِّيَامَ وَالْحَجَّ وَلَا يَتَنَا». در آن چهار فریضه با شرایطی رخصت داده است. «وَلَمْ يَرْخَصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَا يَتَنَا لَا وَاللَّهِ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ»؛ اما درباره ولایت ما رخصتی نداده است و احدی معذور نیست در اینکه از این باب وارد نشود. به همین دلیل هم هست که آن کسانی که از این باب وارد می‌شوند، به همه خیرات نائل می‌شوند.

گفتار ۳

امام، داعی الی اللہ
«مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ
إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ»

«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»

در این فرازی که تقدیم شد، ائمه هداة علیهم السلام به عنوان صراط اقوم الهی و کسانی که شاهد بر ظاهر و باطن انسان‌ها هستند، معرفی شدند که در دار دنیا از انسان‌ها دستگیری می‌کنند و در عالم آخرت برای نجاتشان از هلاکات و سیر دادنشان در درجات قرب و بهشت تا مقام رضوان قدم برمی‌دارند.

این بزرگواران، رحمت موصولة خدای متعال هستند. بدین معنا که آنان همان رحمتی هستند که در همه عوالم جاری است و برای همیشه هم باقی خواهد ماند و در هیچ مرحله‌ای از مراحل سیر انسان، این رشته پیوسته رحمت قطع نخواهد شد.

هم‌چنین معصومین علیهم السلام آن آیه مخزونه‌ای هستند که تنها اهل سرّ و اولیای خدا می‌توانند به آن دست پیدا کنند. حتی آن آیه‌ای که در باطن انسان قرار دارد و او باید در باطن خودش به آن برسد؛ «سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱ اسم اعظم الهی است و بعضی از بزرگان فرموده‌اند که آن آیه همان سرّ آل محمد علیهم السلام است که تنها از طریق معرفت به آن می‌توان به معرفت خدای متعال رسید.

علاوه بر آن، فقره «وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ» به آن امانت الهی‌ای اشاره دارد که از دسترسی اغیار محفوظ است و خود خدای متعال در شرع خودش آن را محفوظ نگه داشته است و دستور به حفظ حرمتش داده شده است.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۷ مصادف با هشتم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. «سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» سوره فصلت، آیه ۵۳.

«وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» ائمه هداة عليهم السلام باب الله و ابواب الایمان و ابواب الیقین هستند و هر کسی که بخواهد به سمت ایمان و یقین و نور و خدای متعال حرکت کند، ورودی این مسیر، تواضع و خضوع و پذیرش ولایت این انوار الهی است که همه انسان‌ها از بزرگ و کوچک، مبتلا و مورد امتحان به این امر هستند. هم‌چنان‌که خدای متعال ملائکه مقربینش را لدی الورد، به همین امر امتحان کرد و در واقع ورود به وادی ولایت و سیر در درجات تا قرب به خدای متعال، بعد از این امتحان اتفاق می‌افتد.

بعضی از اساتید و محققین فرموده‌اند که این ابتلائاتی که برای انسان‌ها پیش می‌آید، سه دسته است. بعضی از ابتلائات، فتنه است و برای جدا شدن مؤمنین از اهل نفاق است. ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛^۱ مردم گمان نکنند به مجرد اینکه گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و به فتنه نمی‌افتند. بلکه فتنه‌های سنگینی برایشان پیش می‌آید که در آن فتنه‌ها کسی که قولش با اعتقاد و عملش سازگاری نداشته باشد، صفش جدا می‌شود. این یک دسته از ابتلائات است.

یک دسته از ابتلائات هم هست که برای آن دسته از مؤمنینی است که هنوز خالص در محبت نشده‌اند و علاقه به دنیا و شئون دنیا در وجود آن‌ها رسوخ کرده است و این فتنه برای تمحیص آن‌ها و خالص کردن آن‌ها پیش می‌آید. این نوع از ابتلائات به صورت مکرر در قرآن یاد شده است؛ از جمله در ذیل آیات سوره آل‌عمران که مربوط به جنگ احد و سختی‌های آن جنگ است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛^۲ این صحنه‌های سخت و طاقت‌فرسای جنگ احد برای این بود که خدای متعال می‌خواست آنچه در قلب شماست، خالص و تمحیص شود و از محبت اغیار پاک شود.

۱. ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۲.

۲. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

سومین نوع ابتلا برای اولیا و اهل محبت است که «البلاء للولاء»؛ هر چه انسان ناب‌تر باشد، بلاها سنگین‌تر خواهد بود. این بلاها برای ترفیع درجهٔ خوبان است. در روایت کافی وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَمُ فَلَا مَثَلَ»^۱ مبتلاترین مردم، انبیاء هستند و بعد آن، کسانی که نزدیک به انبیاء هستند. در حقیقت، این بلا همان بلای محبت است و برای سیر دادن در درجات حب و محبت نازل می‌شود و در این بابی که مردم به آن مبتلا می‌شوند، همهٔ انواع ابتلا نهفته است. در این بلا، انسان‌هایی که مدعی هستند صفشان جدا می‌شود و آن‌هایی که در موضوع ولایت ناخالص هستند، دچار ابتلائات می‌شوند تا خالص بشوند. پس خلصین هم ابتلائاتی دارند که بالحب است. این بابی است برای ورود به وادی توحید و برای رسیدن به خدای متعال که ورود به آن با ابتلائات بسیار سنگینی شروع می‌شود و اگر کسی این ابتلائات را پشت سر گذاشت، آن وقت ورود به وادی پیدا می‌کند.

۱- رو آوردن به امام علیه السلام، راه نجات انسان

حال که ائمه هداة علیهم السلام دارای این شئون هستند، طبیعی است که «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۲؛ هر که به آنان روی بیاورد، طبیعی است که از اهل نجات می‌شود و هر که به این باب ورود پیدا کند و حدود این امانت و سرّ الهی را رعایت کند و به این سرّ و امانت

←

الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَتَّبِلَى اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۱. شرح مصباح الشریعة، ص ۳۵۶.

۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَمُ» فَلَا مَثَلَ؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۱.

۳. زیارت جامعه کبیره.

راه پیدا کند، به رحمت موصوله خدای متعال پیوند خورده است و طبیعتاً از اهل نجات می شود. هم چنان که این را خدای متعال دستور داده است.

خدای متعال وقتی که اولوالألباب را تعریف می کند، می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۱؛ اولوالألباب کسانی هستند که بهره ای از کتاب برده اند و در آیه قبل هم اشاره کرده بود که آنان به نور و هدایت کتاب رسیده اند: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲؛ این دو دسته یکسان نیستند: کسانی که نابینا هستند و بصیرت باطنی ندارند و نمی توانند حقایق این کتاب و هدایت و نور الهی را درک کنند، با کسانی که یقین دارند به اینکه این کتابی که به سوی تو نازل شده است، حق است، یکسان نیستند. آن کسانی که متذکر این نکته می شوند، اولوالألباب هستند. این اولوالألباب هستند که فرق اعمی و بصیر را درک می کنند. این اولوالألباب هستند که می فهمند کتاب خدا حق است. آن اولوالألبابی که به حقایق کتاب می رسند، کسانی هستند که ﴿يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾؛ به عهد خدا وفا می کنند و میثاق ها را نمی شکنند و آنچه را خدا دستور به وصل آن داده است، پیوند می دهند.

عرض کردیم که این عهد ها عمدتاً عهد و میثاق ولایت است. آن رشته ای که خدای متعال دستور به پیوند آن داده است، رَحِم محمد و آل محمد (ص) است که رشته رحمت خدای متعال به شمار می آید.^۳

۱. ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ- وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۱-۲۰.

۲. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۹.

۳. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَ أَطْعَمْ مَنْ قَطَعَنِي وَ هِيَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ وَ رَحِمُ كُلِّ ذِي رَحِمٍ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۷.

حال آن کسانی که دارای این خصوصیات اولوالأبواب هستند، همان کسانی‌اند که ﴿لَهُمْ عُقَبَى الدَّارِ﴾؛ عاقبت دار برای آنان است. بعد خدای متعال توضیح می‌دهد که ﴿عُقَبَى الدَّارِ﴾ چیست: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱؛ چنین کسانی عقبای دارشان آن جنات عدنی است که نه فقط خودشان، بلکه صالحین از آبا و ازواج و فرزندان‌شان هم وارد آن جنات می‌شوند و ملائکه هم از هر دری که بر آن‌ها وارد می‌شوند، به آن‌ها بشارت به سلامت می‌دهند و سلام می‌کنند. آن بشارت به سلامتی هم که بر آنان نازل می‌شود ﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾؛ به واسطه آن صبر و وفای به عهدی است که در مسیر ولایت از آنان روی داده است که نتیجه‌اش هم ﴿فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ شده است.

— شکستن میثاق با امام علیه السلام، مایه هلاکت و لعنت الهی

اما به عکس، ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾؛ آن کسانی که عهد الهی را بعد از میثاق‌های محکمی که در عالم ذر بسته بودند، شکستند و در عالم دنیا عهد ولایت را نقض کردند؛ ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ طبعی است که ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ آن‌ها بهره‌شان لعنت خدای متعال و سوء دار است.

بنابراین بسیار واضح است که اگر ائمه هداة علیهم السلام واجد این خصوصیات والا هستند، کسی که «مَنْ أَتَاكُمْ»؛ ورود به این باب پیدا کند و حدود آن امانت الهی را رعایت کند و به این رشته متصل رحمت پیوند بخورد و به باب شفاعت آن‌ها راه پیدا کند و از صراط آن‌ها به سوی خدای متعال حرکت کند، طبعی است که «نَجَا»؛ از اهل نجات بشود. «وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَك»؛ هر کسی هم که از این راه وارد نشود، پیداست که هلاک می‌شود.

۱. ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۴-۲۳.س

— هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه الله

این همان حقیقتی است که خدای متعال در قرآن با بیانی بسیار نورانی فرموده است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱؛ همه چیز هالکند مگر وجه الهی. روایات معصومین علیهم السلام هم به نحوی بسیار لطیف این آیه نورانی را توضیح داده‌اند. مرحوم صفار^۲ در بصائر الدرجات روایاتی را نقل کرده است که من به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. هم‌چنین در توحید صدوق هم برخی از این روایات وارد شده است.^۳

ابوبصیر از حارث بن مغیره نقل می‌کند که «قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ما در نزد امام صادق (ع) بودیم که «فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ کسی درباره این آیه سؤال کرده که می‌فرماید: همه چیز هالک‌اند مگر وجه خدای متعال. حضرت علیه السلام سؤال را به خود او برگرداندند: «قَالَ مَا يَقُولُونَ فِيهِ»؛ عامه و علمای اهل سنت در این باب چه می‌گویند؟ «قُلْتُ يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ او گفت آنان می‌گویند همه چیز هلاک می‌شوند الا خدای متعال که وجه و صورتی دارد که آن صورت دیگر هلاک نمی‌شود.

ببینید، این همان انحرافات است که با روی برگرداندن از ائمه علیهم السلام در اعتقادات انسان پیدا می‌شود. یکی از این انحرافات، تشبیه است که در موارد زیادی ظهور پیدا کرده است. مانند فرقه ظاهریه که صرفاً ظواهر قرآن را اخذ می‌کردند و آن‌ها را به گونه‌ای معنا می‌کردند که از

۱. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذی ذکره فی الكتاب.

۳. التوحید، ص ۱۲۹، باب ۱۲، باب تفسیر قول الله عز و جل كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.

۴. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ الْحَرِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ قُلْتُ يَقُولُونَ هَلَكَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَنَحْنُ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱.

آن تشبیه بیرون می‌آمد؛ از جمله همین آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ آنان این آیه را به گونه‌ای معنا می‌کردند که خدای متعال دارای یک وجه و صورتی می‌شد! و معنا می‌کردند که فقط این وجه خداست که هلاک نمی‌شود و مابقی هلاک می‌شوند.

حضرت علیه السلام فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا»؛ خدای متعال منزّه است از این یاوه‌ها! حرف خیلی بزرگی زده‌اند. نسبت بزرگی به خدا داده‌اند، در حالی که معنای آیه این نیست. «إِنَّمَا عَنَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال وقتی فرموده است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ مقصودش از وجه، صورت نیست، بلکه مقصودش از وجه، آن وجهی است که «يُؤْتِي مِنْهُ»، هرکسی که بخواهد به آستان الهی ورود پیدا کند، باید از آن وجه وارد شود. هر کس بخواهد به معرفت برسد، باید متوجه آن وجه بشود.

جناب مفضل در آن حدیث مفصل از وجود مبارک امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال این چنین دوست داشته است که از طریق رجالی اطاعت شود و از طریق آن‌ها شناخته بشود. اگر هدف معرفت است، اراده الهی به این تعلق گرفته که معرفت و عبودیت و اطاعتش، از طریق رجالی واقع بشود. «فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ و برای اینکه این امر محقق بشود و از طریق آن‌ها اطاعت بشود و شناخته بشود، آن‌ها را سبیل و وجه خودش قرار داده است.

بنابراین وجه‌الله، این انسان‌ها هستند. وجه‌الله این رجالی هستند که خدای متعال خواسته از طریق آن‌ها شناخته بشود؛ نه اینکه خدای متعال جسمی دارد و صورتی دارد و با این صورت

۱. عَنِ الْمُفَضَّلِ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَجَاءَهُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ... تَبَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَأَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُّونَ» فَقَالَ فِيمَنْ أُوجِبَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِذَلِكَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَكَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا» فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ هَذِهِ الْفَرِيضَةُ كُلُّهَا إِنَّمَا هِيَ رَجُلٌ وَهُوَ يَعْرِفُ حَدَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ فَقَدْ صَدَقَ...؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

با مردم مواجه می‌شود. وجه یعنی آن حقیقتی که اگر همه بخواهند مواجه با خدا بشوند، از طریق آن مواجه شوند. خدای متعال هم اگر مواجهه پیدا می‌کند، از طریق آن مواجهه پیدا کند. از این رو آن وجه، مخلوق خدای متعال به حساب می‌آید که همان اسم اعظم الهی است. آن‌هایی که مظاهر الوهیت الهی هستند و الوهیت خدای متعال از طریق آن‌ها جاری می‌شود، وجه‌الله هستند، چون عبودیت و معرفت از طریق آن‌ها واقع می‌شود. لذا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱. آن وجه الهی در باطن همه انسان‌ها هم جلوه‌ای از آن وجه است که شاید همان «وَالْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ»^۲ همین باشد. همان آیه محزونه‌ای که هر کس به آن برسد، از طریق او به معرفت رسیده است.

بعد حضرت صادق (علیه السلام) در انتهای روایت فرمودند: «وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ آن وجه الهی‌ای که از طریق آن باید به آستان خدای متعال وارد شد، ما اهل بیت (علیهم السلام) هستیم. بنابراین همه چیز هالک است، مگر آن وجه و همه چیز فانی است، مگر حقیقت ولایتی که خدای متعال به آن‌ها عنایت کرده است.

— توجه به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه‌الله)

هم‌چنین در روایات دیگر توضیح داده شده است که هر عملی که متوجه به سوی خدای متعال باشد، می‌شود وجه‌الله^۳. این روایت منافاتی با آن روایات قبل ندارد. چون آن عملی

۱. فرازی از حدیث معروف نورانیت؛ «قَالَ (علیه السلام) إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌ وَ مُرْتَابٌ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ (علیه السلام) مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ...» بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ الْإِثْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ (علیه السلام) فَهُوَ الْوَجْهَ الَّذِي لَا يَهْلِكُ ثُمَّ قَرَأَ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۳.

که متوجه به وجه الهی باشد، رو به خدا باشد، برای خدا باشد و جهتش به سمت خدا باشد، همان عملی است که از طریق توجه به اولیای معصوم علیهم السلام واقع شده است و عملی به شمار می آید که در درجات ولایت آن‌ها سیر می کند. این عمل می شود عملی که وجه الله است. قبلاً هم عرض کرده بودیم که اساساً همه عبادات مقید به ولایت هستند. از این رو هر عمل صالحی وجه الله به شمار می آید. در یک کلام، اگر عمل برای خدا باشد، وجه الله است. چون این عمل متوجه به خداست و اگر برای خدا نباشد، دیگر جنبه وجه الهی ندارد و در حقیقت نابود و هالک است. اما اگر جنبه الهی پیدا کرد، می شود وجه الله.

جنبه الهی یعنی عملی که در سبیل است، در صراط است و روبه خداست. عملی که رو به وجه الله است. آن عملی که از طریق توجه به معصومین علیهم السلام و تولی به ولایت آن‌ها واقع شود، می شود وجه الله.

— تسلیم قوا به وجه الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه الله)

انسانی هم که همه وجودش و نه فقط زبان و چشم و گوشش، بلکه همه وجودش، یعنی ظاهر و باطنش، همه قوایش و سر و عکانش متوجه خدای متعال می شود و طریق توجهش هم توجه به اولیای معصوم علیهم السلام است، در مقابل خدا خضوع و تواضع می کند و این خضوع یعنی خضوع در مقابل اولیای معصوم علیهم السلام که خود این وجود می شود وجه الله. نه فقط عمل، بلکه خودش وجه می شود.

کما اینکه خود انسان می تواند بشود ذکر. نه اینکه فقط زبانش ذکر بگوید، بلکه قلبش ذاکر است و خودش هم کم کم می شود ذکر و نور ذکر در همه وجودش جاری می شود. هم چنان که در مرحله تام و تمام، وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله این چنین بودند. حضرت علیه السلام خودشان مصداق حقیقی ذکر بودند و اساساً مقام ذکر مقام وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله است. لذا در روایات ما آمده **﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا﴾**^۱؛ یعنی خود این وجود مقدس ذکر است.^۲ هم چنین در

۱. **﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ**

ذیل آیه شریفه ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾^۱ فرموده‌اند وجود مقدس رسول الله ﷺ ذکرند و ما اهل بیت ﺍﻟﺒﯿﺖ اهل ذکر هستیم.^۲

هم‌چنین انسان می‌تواند خودش بشود وجه‌الله. آن‌هایی که همه وجودشان متوجه خدای متعال است، از توجه به غیر مطهرند و عصمت کلیه دارند و همه وجودشان رو به حضرت حق دارد. آن‌ها می‌شوند وجه‌الله. آن مخلوقی که با همه شئونش رو به الوهیت حضرت حق دارد و چشم بر هم زدن هم از سجده در مقابل اولو‌هیت خدای متعال خارج نشده است، این خودش می‌شود وجه‌الله. پس هر عملی هم که متوجه به آن وجه باشد، خود آن عمل می‌شود وجه‌الله و اساساً هر وجودی که همه شئونش متوجه به آن وجه شود و با همه وجودش رو به

←

بِاللَّهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا؛
سوره طلاق، آیه ۱۱-۱۰.

۲. عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي: «كَمْ لِمُحَمَّدٍ اسْمٌ فِي الْقُرْآنِ قَالَ قُلْتُ اسْمَانِ أَوْ ثَلَاثٌ فَقَالَ يَا كَلْبِيُّ لَهُ عَشْرَةُ أَسْمَاءَ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ وَ ﴿لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ وَ ﴿طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ وَ ﴿يَس وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ وَ ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ وَ ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ وَ ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ﴾ وَ ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ وَ ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا﴾ فَالذِّكْرُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ. فَاسْأَلْ يَا كَلْبِيُّ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ فَأَنْسَيْتُ وَ اللَّهُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فَمَا حَفِظْتُ مِنْهُ حَرْفًا أَسْأَلُهُ عَنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۶.

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الذِّكْرُ أَنَا وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱.

آن‌ها بیاورد و ولایت آن‌ها را تحمل کند، می‌شود وجه‌الله. نکته‌اش هم این است که وقتی انسان با همه وجودش رو به وجه‌الله می‌آورد، وجه‌الله هم متوجه او می‌شود و وقتی متوجه او شد، حقیقت انوار آن وجه در او جاری می‌شود و او دیگر ملحق به وجه می‌شود، لذا می‌شود وجه‌الله.

در روایات دارد عملی که برای خدا انجام شود، وجه‌الله است. این وجه‌الله در عرض آن وجه‌الله ذوالجلال و الاکرام که وجود مقدس معصومین هستند، نیست^۱. ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ یعنی این عمل ما اگر وجه است، بدین معنا نیست که وجود مقدس رسول‌الله ﷺ وجه‌الله‌اند و عمل من هم وجه‌الله است. نه، وجه‌الله تنها اوست. بقیه هم زمانی وجه‌الله می‌شوند که متوجه او بشوند و به او رو بیاورند و در مسیر او باشند. علتش هم این است که آن وجه، متوجه آن‌ها می‌شود. هم‌چنان‌که در باب حبیب عرض کردیم که «لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ»^۲ معنایش همین است. «إِنَّ اللَّهَ وَ تَرَى يُحِبُّ الْوَتَرَ»؛ خدای متعال یکی را دوست دارد، آن هم وجود مقدس رسول‌الله ﷺ و آن نوری است که «وَأَنْ أَرْوَحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً»^۳ نور این چهارده معصوم ﷺ است. آن است که محبوب خداست و از آن نظر که آنان

۱. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِه كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَآؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَّجُهُ صَ هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾»؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۳.

۲. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ سوره الرحمن، آیات ۲۷-۲۶.

۳. زیارت آل یاسین.

۴. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «...إِنَّ اللَّهَ وَ تَرَى يُحِبُّ الْوَتَرَ...»؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵، ح ۴.

۵. زیارت جامعه کبیره.

با همه شئونشان متوجه خدا هستند و جز خدا در نیتشان نیست، مطهرند. مابقی هم ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱.

— تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام

موجودی که تابع می شود، یک قدم تابع شدنش این است که قدم هایش را دنبال او می گذارد و همه وجودش می شود تابع او. البته اگر جاذبه ای از آن طرف در وجود انسان نیاید، دیگر تابع شدنش بی معناست، چون تابع شدن یعنی ملحق شدن. مثلاً دست ما تابع ماست، چون جان ما در او جاری است و اگر این جان در این دست جاری نباشد، دیگر تابع نیست. پس تبعیت دو طرفه است، یک طرفه نیست و اگر این دست بخواهد دنبال من بیاید، اما روح من در او جاری نشود، این تابع من نیست. این قوا تابع ما هستند و تابع شدن به نحو تمام وقتی واقع می شود که از این طرف تولی باشد و از آن طرف هم ولایت. وقتی از این طرف حرکت باشد، از آن طرف هم انوار آن ها می آید.

بنابراین معصومین علیهم السلام آنان را به خودشان ملحق می کنند و وقتی هم که ملحق کردند، آنان می شوند تابع، وگرنه تا انسان را ملحق نکنند، انسان تابع نمی شود. اگر هم کسی تابع شد، آن وقت ﴿يُحِبِّكُمْ اللَّهُ﴾. چون وقتی شعاع وجودی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در وجود انسان بیفتد، هر کجا که این شعاع باشد، او هم محبوب خدا می شود. شاید معنای «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام»^۲ همین باشد. ایشان وجیه عند الله هستند و اگر جلوه ای از وجاهت ایشان در وجود انسان بیاید، او هم می شود «وجیه عندالله»، وگرنه هیچ وجاهتی برای انسان متصور نیست. پس وجیه بالحسین علیه السلام یعنی اگر انوار امام حسین علیه السلام در وجود انسان بیاید، انسان ملحق می شود و وقتی که ملحق شد، طبیعتاً وجاهت پیدا می کند.

۱. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. زیارت عاشورا.

— ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه الله در عالم

بنابراین وجه الله شدن مختص به معصومین علیهم السلام است. لذا در بعضی روایات هم دارد که وجه الله همان دین الله است.^۱ در روایات متعددی آمده است که باطن دین، امام است؛ «السَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأثورِ»^۲ و از جمله روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه حقیقت دین وجود مقدس ولی الله است، همین روایات است که می‌فرماید وجه الله، دین خداست.^۳ و وجه الله ما هستیم.

در کتاب بصائر الدرجات بابی وجود دارد به نام «فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذی ذکره فی الكتاب»؛^۴ آن وجه الهی که خدای متعال در کتابش ذکر کرده، این‌ها هستند. سلام بن مستنیر نقل می‌کند که «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى»؛^۵ از وجود مقدس

۱. عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «دِينُهُ» وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَیْهِ السَّلَامُ، دِينَ اللَّهِ وَوَجْهَهُ وَعَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لَهُ فِيهِمْ رُويَةٌ قُلْتُ وَ مَا الرُّويَةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَصَنَعَ مَا أَحَبَّ؛ التوحيد، ص ۱۵۱، ح ۷.

۲. در فرازی از زیارتنامه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) چنین آمده است: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَ خَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمَهْدِيِّينَ... السَّلامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأثورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ...»؛ البلد الأمين، ص ۲۸۴.

۳. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «فِيهِلِكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لَكِنْ مَعْنَاهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۱.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذی ذکره فی الكتاب.

۵. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ وَ لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُوَالَاتِنَا

امام باقر علیه السلام در باب این آیه شریفه **﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾** سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ»؛ سوگند به خدای متعال که وجه او ما هستیم. همان وجهی که فرموده است **﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾**. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: «وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُوَالَاتِنَا»؛ هر کس که در روز قیامت بر خدای متعال ورود پیدا کند «أَتَى اللَّهَ»؛ اگر به آن چیزی که مأمور به آن بوده است، با صفت و خصوصیت آن؛ «بِمَا أَمَرَ بِهِ» بر آستان الهی ورود پیدا کند که این «مَا أَمَرَ بِهِ» همان «مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُوَالَاتِنَا»؛ طاعت و موالات ماست، «لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ این موجود در روز قیامت هلاک نمی شود، چون جلوه‌ای از آن وجه در وجودش قرار دارد؛ «ذَٰكَ الْوَجْهُ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». البته این روایت، ادامه‌ای دارد که نیاز به توضیح دارد.

در روایت دیگری از ابو حمزه آمده است که «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ از حضرت علیه السلام درباره همین آیه سوال کردم، حضرت علیه السلام فرمودند که معنای این آیه این نیست که همه چیز هلاک می شوند و صورت خدا باقی می ماند. «اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ خدای متعال این گونه توصیف نمی شود. «وَلَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ»؛ همه چیز هالک است الا دین خدا. پس پیداست که دین خدا یک دسته قواعد اعتباری و دستورات صرف نیست. بلکه حقیقتی است که منسوب به خدای متعال است که باطنش همان ولایت معصومین علیهم السلام است. حضرت وجه را به دین تعریف کردند. بعد بلافاصله فرمودند: «نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ

←

ذَٰكَ الْوَجْهُ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَيْسَ مِنْهُ مَيِّتٌ يَمُوتُ إِلَّا خَلَفَهُ عَقِبُهُ مِنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲.

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَخْبَرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى **﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾** قَالَ: «يَا فُلَانُ فَهَلْكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهُ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ مِنْهُ لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ اللَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَ مَا الرَوِيَّةُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ حَاجَةٌ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳.

مِنْهُ؛ ما آن وجهی هستیم که از طریق آن، مردم متوجه خدا می‌شوند و رو به او می‌آورند. پس ورود به آستان الهی، از طریق توجه به معصومین علیهم‌السلام است و اصولاً دین همان امام تعریف می‌شود.

— برداشتن وجه‌الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه

«لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادٍ لِلَّهِ؛» خدای متعال وجه‌الله و دینش را تا زمانی که قصد خیری نسبت به بندگان داشته باشد، در بین آنان حفظ می‌کند تا از طریق این وجه، متوجه آن‌ها شود و آن‌ها هم از طریق این وجه، متوجه او بشوند. پس خدای متعال این وجه را نگه می‌دارد. همان وجهی که طریق بقا و طریق دوام و استمرار توجه به خداست. این را خدای متعال حفظ می‌کند. «لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادٍ لِلَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوْيَةٌ؛» تا زمانی که خدای متعال قصدی درباره آن‌ها دارد و می‌خواهد که خیری به آن‌ها برساند، ما را حفظ می‌کند. «فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ» اما آن‌جایی که دیگر قصد خیری ندارد، ما را می‌برد و آن‌چنان که می‌خواهد، با ما رفتار می‌کند. آن‌چنان که دوست دارد، اما مردم را از اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌کند. آن امامی که می‌رود، این‌گونه است. چون در حقیقت وجهی از وجوه و یک وجه‌الله می‌رود. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این نفرین را در باب قومشان کردند و فرمودند: خدایا من را از آن‌ها بگیر و مثل خودشان را به آنان بده.^۱ پس مادامی که خدا می‌خواهد خیر برساند، این وجه را حفظ می‌کند. اما وقتی بنا شد که دیگر خدای متعال نظری نداشته باشد و به تعبیر این روایت، حاجت و خواسته‌ای در باب آن‌ها نداشته باشد، وجه خودش را می‌برد و مردم را بدون آن می‌گذارد. در نتیجه این وجه به آن مقامی که محبوب است و خدای متعال می‌خواهد، ملحق می‌شود.

۱. و قال أمير المؤمنين علیه‌السلام في سحره اليوم الذي ضرب فيه: «مَلَكْتَنِي عَنِّي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَخَّ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ فَقَالَ ادْعُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّْي»؛ نهج البلاغة ص ۹۹، خطبة ۷۰.

لذا فقره «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱ به این حقیقت اشاره دارد که آن‌ها وجه الهی هستند که غیر آن‌ها هالک است. آن دین الهی هستند که غیر آن هالک است و هر کسی هم که متوجه آن وجه بشود، باقی می‌شود. یعنی هر کسی که از آن طریق که تنها راه است بیاید، طبیعتاً باقی می‌ماند و گرنه هالک است.

۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه)

روایت مفصلی در کتاب شریف کافی آمده است که حضرت صادق (ع) از مسجد الحرام خارج شدند و فرمودند «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ»^۲؛ ابلیس بعد از آنکه تکبر کرد، اگر به قدر عمر دنیا هم

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَرَأَيْتُ مُوَلَّى لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَمَلْتُ إِلَيْهِ لَأَسْأَلُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ سَاجِدًا فَأَنْتَظَرْتُهُ طَوِيلًا فَطَالَ سُجُودُهُ عَلَيَّ فَقُمْتُ وَصَلَّيْتُ رَكَعَاتٍ وَانْصَرَفْتُ وَهُوَ بَعْدُ سَاجِدٌ فَسَأَلْتُ مُوَلَّاهُ مَتَى سَجَدَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامِي رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبَا مُحَمَّدٍ ادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَسَمِعَ صَوْتًا خَلْفَهُ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْأَصْوَاتُ الْمُرْتَفِعَةُ فَقُلْتُ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مِنَ الْمُرْجئهِ وَالْقَدَرِيَّةِ وَالْمُعْتَزَلَةِ فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ يُرِيدُونِي فَقُمْنَا فَقُمْتُ مَعَهُ فَلَمَّا أَنْ رَأَوْهُ نَهَضُوا نَحْوَهُ فَقَالَ لَهُمْ كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِّي وَلَا تُؤْذُونِي وَتَعْرِضُونِي لِلسُّلْطَانِ فَإِنِّي لَسْتُ بِمُفْتٍ لَكُمْ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَتَرَكَهُمْ وَمَضَى فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمُفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَبَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ص لَهُمْ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَلَا يَرْفَعُ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَيدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ لَهُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةَ وَالصَّيَامَ وَالْحَجَّ وَوَلَايَتَنَا فَرَحَّصَ لَهُمْ فِي

سجده می‌کرد، فایده‌ای برایش نداشت. «وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لَادَمَ»؛ تا سجده بر آدم نمی‌کرد و نکند، این کار تمام نمی‌شود و هر چقدر هم عبادت کند، دیگر به دردش نمی‌خورد. او باید بر آدم سجده کند تا مقبول خدای متعال واقع بشود؛ «كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ». بعد حضرت ﷺ فرمودند: «وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ﷺ لَهُمْ»؛ این امتی که به فتنه افتادند و در این فتنه، نفاق و ایمان از هم جدا شدند، این امت مفتون بعد از آنکه وجود مقدس رسول‌الله ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را نصب کردند، بعد از آن دیگر عباداتشان هیچ فایده‌ای برایشان ندارد. «فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ لَهُمْ»؛ آن‌ها تا وقتی که از آن‌جایی که خدا دستور داده، وارد نمی‌شوند - که همان باب‌الله و وجه‌الله است - و تولی به آن امامی پیدا می‌کنند که مأمور به برائت از او بوده‌اند و تا وقتی که از آن بابی که خدا و رسولش ﷺ به روی آن‌ها گشوده‌اند، داخل نمی‌شوند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ»^۱ هیچ فایده‌ای نمی‌برند. چون این باب، بابی است که همگی به آن مبتلا هستند و اگر در این ابتلا و فتنه - عرض کردیم که ابتلا درجاتی دارد و اصلاً عده‌ای مبتلا می‌شوند تا اصل ایمانشان کامل و خالص بشود - اگر در این ابتلا پذیرفتند که خضوع کنند، به اصل وادی ایمان وارد می‌شوند و مؤمن حقیقی می‌شوند و به درجات بالاتر معرفت می‌رسند.

این بابی است که انتها ندارد و ما به هر منزلتی که می‌رسیم، باب جدیدی از ولایت به رویمان گشوده می‌شود. باب ولایت بابی نیست که از آن بگذری و پشت سرش بگذاری! آری، یک ورودی است، اما انسان با این ورودی تازه وارد مدینه‌العلم می‌شود که درهای

←

أَشْيَاءٌ مِنَ الْفَرَائِضِ الْأَرْبَعَةِ وَ لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا لَا وَ اللَّهُ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ؛
الکافی، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۳۹۹.

۱. زیارت جامعه کبیره.

متعددی پیش رویش قرار دارد. وقتی هم که وارد شدی، تازه باب جدیدی گشوده می شود و اگر پیش رفتی و دوباره خضوع کردی، وارد مراحل بعدی می شوی و همین طور رو به بالا می روی. لذا ابتلا اقسام فراوانی دارد.

امت ما بعد از وجود مقدس رسول الله ﷺ مفتون شدند و زیر بار اولین مرحله اش نرفتند و منافق شدند و تا برنگردند و از این باب وارد نشوند، در دیگری به رویشان گشوده نمی شود. هم چنان که اگر وارد شوند و ایمان بیاورند، برای رسیدن به مراحل بعدی، در دیگری وجود ندارد، بلکه همین در است و باید دوباره از این در وارد بشوند. ورودی اش هم ابتلا دارد و اصلاً هیچ کس بدون ابتلا وارد این وادی نمی شود. ابتلا هم در اصل، تمحیص است و وقتی تمحیص شوند، باز در ورودی دیگری هست که باید مبتلا به محبت شوند تا درجات را سیر کنند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ».

حضرت علیؑ فرمودند این امت تا از آن بابی که خدا و رسولش ﷺ باز کرده اند وارد نشود، خدای متعال تابع آن ها نمی شود که در را باز کند. یعنی این گونه نیست که اگر ما بگوییم نمی آیی، خدا بگوید حال از این در دیگر وارد شوید! باب که قراردادی نیست. تنها امیرالمؤمنین علیؑ می تواند باب الله باشد. مانند امیرالمؤمنین علیؑ که دیگر نیست تا او بشود باب الله. سیدالشهداء علیؑ باب الله هستند. اگر مانند سیدالشهداء علیؑ خلق بشود، می شود؟! ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ از اول، تعداد این شهور و این ماه های الهی که همه باید در این شهور سیر کنند، دوازده عدد بوده است و دیگر کم و زیاد ندارد.

بنابراین اگر کسی از این باب نیامد، دیگر فایده ندارد و دیگر خدا در دیگری را برایش باز نمی کند، چون اصولاً باب دیگری را نیافریده است و همه درجاتی که ما سیر می کنیم، ابوابش ولایت آن هاست و آن باب هم باب ابتلا است. اصولاً انسان با ابتلا وارد می شود و وقتی وارد

۱. ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَفَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۶.

بشود، می‌تواند در این وادی سیر کند و مرحله بعدی از سیر هم دوباره در درجات ولایت آن‌ها تعریف می‌شود.

این روایت، مفصل است. در ادامه فرمودند: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ»؛ خدای متعال برای این امت پنج فریضه را واجب کرده است «الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصِّيَامَ وَالْحَجَّ وَلَا يَتَنَانَا». در آن چهار فریضه با شرایطی رخصت داده است. «وَلَمْ يَرْخَصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَا يَتَنَانَا لَا وَاللَّهِ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ»؛ اما درباره ولایت ما رخصتی نداده است و احدی معذور نیست در اینکه از این باب وارد نشود. به همین دلیل هم هست که آن کسانی که از این باب وارد می‌شوند، به همه خیرات نائل می‌شوند.

گفتار ۴

اقدامات امام برای قرب امت به خداوند متعال

«إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُّونَ

وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»

«إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ».

در فرازهای قبل بیان شد که ائمه هداة علیهم السلام صراط ما به سوی خدای متعال هستند و در دنیا، همراه و شاهد ما و در عوالم بعد، دستگیر و شفیع ما هستند و همواره ما را از لغزش‌ها و خطرات نجات می‌دهند و به راه توحید و به سوی خدای متعال هدایت می‌کنند و در نهایت هم ما را به رحمت خدا می‌رسانند. هم‌چنین توضیح دادیم که هر کس به سوی آنان روی بیاورد، از اهل نجات می‌شود و هر کسی هم که از آنان روی برگرداند، بی‌تردید به هلاکت می‌رسد؛ «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱، هیچ راهی برای نجات وجود ندارد مگر روی آوردن به وجه باقی خدا و اگر هم کسی به خدا و وجه باقی‌اش - که معصوم است - روی نیاورد، طبیعتاً هالک می‌شود و هیچ تلاش و زحمت و ریاضت و نقشه‌ای برای نجاتش فایده‌ای نخواهد داشت. بلکه تنها راه نجات، همین است که انسان از طریق معصومین علیهم السلام به طرف خدای متعال نزدیک شود.

در ادامه گفتیم که شاید فقره «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ»^۲ به منزله استدلال برای این نکته باشد که به چه دلیل «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»؟! امام هادی علیه السلام در این زیارت بیان می‌کنند که ما اهل بیت علیهم السلام تنها به سوی خدا دعوت می‌کنیم؛ بلکه تنها به سوی او دلالت و هدایت می‌کنیم. ما توضیح دادیم که این دعوت به سوی خدای متعال، تنها از کسی ممکن است که خودش دعوت الهی را پذیرفته باشد. ائمه هداة علیهم السلام در پذیرش دعوت الهی به

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲ مصادف با یازدهم محرم الحرام ارائه شده است.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

نقطه‌ای رسیده‌اند که خودشان دعوت خدا شده‌اند. اصلاً وقتی خدای متعال می‌خواهد عوالم را به سوی خودش دعوت کند، وجود مقدس رسول‌الله ﷺ را که «وَالدَّعْوَةُ الْحُسْنَى»^۱ هستند، به سوی همگان مبعوث می‌کند؛ حتی بر خود انبیاء. از این‌رو، حقیقت وجودی حضرت، دعوت الهی است و تنها چنین اشخاصی می‌توانند به سوی خدای متعال فراخوانند. چون آنان در مرز توحید و اخلاص هستند و جز خدا در وجودشان نیست و به همین دلیل هم به غیر خدا دعوت نمی‌کنند.

۱- تحقق دعوت امام با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن

اساساً دعوت معصومین علیهم‌السلام دعوت خاصی است. یعنی دعوتی است که فقط به‌وسیله حکمت و موعظه حسنه صورت می‌گیرد. هم‌چنان‌که در فرازی دیگری از همین زیارت آمده است: «وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۲؛ شما مردم را به سوی خدای متعال دعوت کردید و این کار را به‌وسیله حکمت و موعظه حسنه انجام دادید. همان امری که خدای متعال به حضرت رسول‌الله ﷺ دستور می‌دهد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۳؛ خدای متعال به حضرت ﷺ دستور می‌دهد که مردم را به‌وسیله حکمت و موعظه‌های نیک دعوت کن و وقتی با آنها گفت‌وگو و جدال می‌کنی، گفت‌وگویت جدالی احسن باشد و به مجادله کشانده نشود.

۲- معنای جدال احسن: برهان و استدلال

بعضی از مفسرین گفته‌اند حکمت یعنی برهان و استدلال و موعظه هم یعنی وعظ و نصیحت و تشویق و توبیخ. جدال هم یعنی جدل که معروف است. اما در روایتی که از وجود مقدس امام حسن عسکری علیهما السلام نقل شده، حضرت ﷺ جدال را به همین برهان و

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۳. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ سوره نحل، آیه ۱۲۵.

استدلال معنا می‌کنند. از ایشان سؤال کردند که آیا جایز است ما جدال کنیم؟! - می‌دانید که در روایات ما، از مراء و جدال خیلی منع شده است. یعنی اگر انسان حتی بر سر مطلب درستی، با دیگران بگو مگو کند، اصلاً مورد قبول نیست، چون انسان را به لغزش می‌اندازد و دیگران را هم منحرف می‌کند - از حضرت علیه السلام پرسید جدال جایز است یا نه؟! حضرت علیه السلام فرمودند بله، جدال صحیح است و لازم است، اما جدال باید احسن باشد.^۱ آن چیزی که

۱. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ علیه السلام: «ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ علیه السلام الْجِدَالَ فِي الدِّينِ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام قَدْ نَهَوْا عَنْهُ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا وَ لَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بَغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ أَمْ مَا تَسْمَعُونَ اللَّهُ يَقُولُ ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ وَ قَوْلُهُ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ فَالْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالذِّينِ وَ الْجِدَالِ بَغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَ كَيْفَ يُحَرِّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَ هُوَ يَقُولُ ﴿وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿تِلْكَ أُمَانِيهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ فَجَعَلَ اللَّهُ عِلْمَ الصِّدْقِ وَ الْإِيمَانَ بِالْبُرْهَانِ وَ هَلْ يُؤْتَى بِبُرْهَانٍ إِلَّا بِالْجِدَالِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قِيلَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا الْجِدَالُ ﴿بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ وَ بِالَّتِي لَيْسَتْ بِأَحْسَنَ؟ قَالَ أَمَّا الْجِدَالُ بَغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِنْ تُجَادَلَ بِهِ مُبْطِلًا فَيُورِدُ عَلَيْكَ بَاطِلًا فَلَا تَرُدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ وَ لَكِنْ تَجَحَّدُ قَوْلُهُ أَوْ تَجَحَّدُ حَقًّا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْمُبْطِلَ أَنْ يُعِينَ بِهِ بَاطِلُهُ فَتَجَحَّدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مُخَافَةً أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ حُجَّةٌ لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلَصُ مِنْهُ فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَى ضَعْفَاءٍ إِخْوَانِهِمْ وَ عَلَى الْمُبْطِلِينَ أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ وَ ضَعْفَ فِي يَدِهِ حُجَّةٌ لَهُ عَلَى بَاطِلِهِ وَ أَمَّا الضَّعْفَاءُ مِنْكُمْ فَتَغْمُ قُلُوبُهُمْ لَمَّا يَرُونَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحَقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ... وَ أَمَّا الْجِدَالُ ﴿بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيَّهُ أَنْ يُجَادَلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبُعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ إِحْيَاءَهُ لَهُ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ حَاكِيَا عَنْهُ ﴿وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ ﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ﴾ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ... قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فَهُوَ الْجِدَالُ ﴿بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ لِأَنَّ فِيهَا قَطْعَ عَذْرِ الْكَافِرِينَ وَ إِزَالَهَ شُبْهِهِمْ وَ أَمَّا الْجِدَالُ بَغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِنْ تَجَحَّدَ حَقًّا لَا يُمْكِنُكَ أَنْ تُفَرِّقَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَاطِلٍ مَنْ تُجَادِلُهُ وَ إِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ بِأَنْ تَجَحَّدَ الْحَقَّ فَهَذَا هُوَ الْمُحَرَّمُ لِأَنَّكَ مِثْلُهُ جَحَدُ هُوَ حَقًّا وَ جَحَدَتْ أَنْتَ حَقًّا آخَرُ...؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۰.

منع شده است، همه جدال‌ها نیست. بعد فرمودند که مقصود از جدال احسن این است که اگر انسان می‌خواهد از حق دفاع کند، توانایی‌اش را داشته باشد. بعد فرمودند گاهی با دیگران جدال می‌کنید و آن‌ها یک مطلب حق می‌گویند و یک مطلب باطل و شما چون نمی‌توانید آن مطلب باطل را رد کنید، برای اینکه بتوانید آن را رد کنید، مطلب حقشان را هم انکار می‌کنید. حضرت علیه السلام فرمودند اگر کسی که توانایی اثبات حق را ندارد، وارد میدان شود، کارش دو عیب دارد؛ هم دشمن را در باطلش تثبیت می‌کند و هم دوستانش را به تردید می‌اندازد. پس تا می‌توانید وارد این میدان نشوید. به همین دلیل هم امام صادق (ع) برخی از اصحابشان را از ورود به چنین میدان‌هایی منع می‌کردند و تنها به امثال جناب هشام بن حکم اذن مجادله می‌دادند.^۱

بنابراین حضرت عسکری علیه السلام می‌فرمایند که جدال احسن این است که شما برای باطل کردن حرف باطل، مطلب درست طرف مقابل را انکار نکنید. چون ممکن است بخشی از مطالب طرف مقابل درست باشد. بعد حضرت علیه السلام توضیح دادند که جدال احسن یعنی همین چیزی که در قرآن آمده است. لذا در بعضی از روایات هم آمده است که آیه **﴿جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾** بدین معناست که شما مانند زبان قرآن مجادله کنید.^۲

— استدلال بر امکان معاد، نمونه ای از جدال احسن

حضرت علیه السلام برای جدال احسن مثالی زدند به آیه‌ای از سوره مبارکه یس که خدای متعال از قول منکرین معاد نقل می‌کند که **﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾**^۳؛ چه کسی می‌تواند این استخوان‌ها را بعد از پوسیده شدن و متلاشی شدن، دوباره زنده کند؟! حضرت علیه السلام فرمودند

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۴.

۲. عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «... **﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾** يَعْنِي بِالْقُرْآنِ وَ لَمْ يَكُنْ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَيْهِ بِغَيْرِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَ الَّذِي أَمَرَ أَنْ لَا يُدْعَى إِلَّا بِهِ...»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

۳. **﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ - قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾**؛ سوره یس، آیات ۷۸-۷۹.

بینید خدای متعال چگونه جواب آن‌ها را داده است؟ ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛ همان کسی که این‌ها را برای بار اول زنده کرده، او دوباره آن‌ها را زنده خواهد کرد. این جدال احسن است و باید این گونه مجادله کرد. خدای متعال باز ادامه می‌دهد و می‌فرماید ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾^۱ آن کسی که از این چوب تر و درخت تر برای شما آتشی بیرون می‌آورد - این چوب خشک می‌شود و بعد هم تبدیل می‌شود به شعله‌های آتش - چنین کسی آیا نمی‌تواند از دل این خاک، دوباره انسان را بیرون بیاورد؟!

خدای متعال در جایی دیگر مشابه این مسئله را توضیح می‌دهد و دوباره می‌فرماید: ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾^۲؛ شما انسان‌ها که خلقتتان سخت‌تر از خلقت آسمان‌ها نیست.

بینید این را می‌گویند جدال احسن. این همان برهان است که حکما از آن تعبیر به برهان می‌کنند و شاید مقصود از دعوت به حکمت و موعظه، این برهان مصطلح نباشد، بلکه چنین جدالی مراد باشد. چون دستور آمده که اگر گفت‌وگو و مجادله می‌کنید، مجادله‌تان مجادله به وجه احسن باشد. مجادله‌ای نباشد که انسان نتواند حق را اثبات کند. چون ممکن است مطلب حق آن‌ها انکار شود و برای دیگران تردید ایجاد بشود. لذا جدال احسن کار سختی به‌شمار می‌آید. خدای متعال به حضرت ﷺ دستور می‌دهد که ﴿جَادِلْهُمْ بِلَاَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. اما این حکمت و موعظه حسنه‌ای که دو طریق دعوت است، چیست؟! ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ همان شیوه‌ای که ائمه هدا (علیهم‌السلام) هم آن را در دستور کار خود قرار داده بودند. ﴿وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾؛ شما همه را با حکمتی که خدا به شما داده بود و با موعظه حسنه دعوت کردید.

— معنای حکمت: امر تثبیت شده در قلب (معرفت)

حکمت امری است که در قلب انسان تثبیت می‌شود و انسان با کمک آن می‌تواند حق و باطل را درک کند و راه حق را تشخیص بدهد. از این‌رو حکمت در روایات ما به «مَعْرِفَةٌ

۱. ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴾؛ سوره یس، آیه ۸۰.

۲. ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾؛ سوره نازعات، آیه ۲۷.

الإمام^۱ تفسیر شده است. حضرت صادق علیه السلام فرمودند این آیه ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾، به معنای «طَاعَةُ الإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ» است. یعنی اگر کسی به معرفت امام - که حجت و سبیل خداست - برسد، به همه حقایق و خیرات رسیده است. چون چنین کسی به حقیقت حکمت رسیده است. پس حکیم حقیقی کسی است که عارف به امام شده است و در مرتبه بالاتر، حکیم کسی که به معرفت خدای متعال رسیده باشد. چون اساساً حکمت همان معرفت به خدای متعال است و به همین دلیل معصومین علیهم السلام که به حقیقت معرفت رسیده‌اند و انوار معرفت الهی در وجودشان تابیده است، توانایی این را دارند که انوار معرفت را بر قلوب دیگران نازل کنند و دیگران را به سوی خدا و معرفت ایشان دعوت بکنند.

در واقع، تنها کسانی می‌توانند دعوت به حکمت کنند که خودشان حکیم باشند و به آن نور و فرقان و معرفت و هدایت رسیده باشند؛ معصومین علیهم السلام هم به دلیل آنکه به مقام معرفت خدای متعال رسیده‌اند، شایستگی این را دارند که انوار معرفت خدای متعال را به دیگران نازل کنند. بنابراین وقتی معصومین علیهم السلام «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ» هستند و به سوی خدای متعال دعوت می‌کنند، تنها به وسیله حکمت این کار را انجام می‌دهند. چون اساساً آنان خودشان به حکمت راه پیدا کرده‌اند و به همین دلیل هم می‌توانند به دیگران حکمت بیاموزند و آنان را به سوی خدای متعال هدایت کنند.

— معنای موعظه حسنه: تذکر به اموری که موجب تحول در انسان می‌شوند

موعظه حسنه به معنای نصیحت و پند و تذکر دادن به آن چیزهایی است که موجب تحول در انسان می‌شود. وقتی انسان می‌خواهد کسی را به سمت دنیا دعوت کند، ابتدا شروع به موعظه کردنش می‌کند، نصیحتش می‌کند که اگر این کار را نکنی، مضراتی برایت دارد و اگر این کار را انجام بدهی، منافی برایت دارد. این موعظه است دیگر؛ بیان مضرات و منافع، ایجاد امید و ایجاد ترس. بر این اساس، هر موعظه‌ای موعظه حسنه نیست. بلکه

۱. عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الإِمَامِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۱.

موعظه حسن، موعظه‌ای است که متناسب با فطرت انسان باشد و با بیم و امید، آن گرایشاتی که در فطرت انسان نهفته است را زنده کند و طبیعتاً هم، خواسته‌های فطرت پاک انسانی همواره در سبیل خدای متعال قرار می‌گیرند.

موعظه باید به آن چیزی باشد که آدم را امیدوار به راه خدا کند و اگر خوفی در انسان ایجاد می‌کند، باید خوفی باشد که از دوری خدا و شرک و پرستش دنیا حاصل شده باشد و در طرف دیگر، اگر امیدی ایجاد می‌کند، باید برای رسیدن به آن درجات بالایی باشد که تنها در سایه بندگی خدای متعال محقق می‌شود.

بسیار روشن است که تنها کسانی شایستگی موعظه حسن را دارند و می‌توانند واعظ باشند که ابتدا خودشان متعظ باشند. یعنی باید همین خوف و امید در وجود خودشان زنده شده باشد و نسبت به آن مخاطرات راه کاملاً بر حذر باشند و هم‌چنین نسبت به آن نتایج خوبی که حرکت به سوی خدای متعال به دنبال دارد، امیدوار باشند. بنابراین تنها چنین کسانی می‌توانند دیگران را موعظه حسن کنند و آن‌ها هم جز ائمه علیهم‌السلام و تابعین حقیقی آن‌ها نمی‌توانند باشند. به همین دلیل هم هست که تعبیر «شما به سوی خدای متعال دعوت کردید» و «أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ «نهی از منکر و امر به معروف کردید و دین خدا را احیا کردید»، بعد از بیان یک سلسله مقامات آن‌ها ذکر شده است. مانند «وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ»^۲. پس وقتی چنین مقاماتی برای این بزرگواران بیان می‌شود، طبیعی است که بتوانند با حکمت و موعظه، مردم را به سوی خدای متعال دعوت بکنند.

بنابراین جمله «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ» بدین معناست که شما مردم را فقط به سوی خدا دعوت می‌کنید و در مقامی هستید که می‌توانید داعی الی الله باشید؛ هم‌چنین در مقامی هستید که می‌توانید مردم را با حکمت و موعظه به سوی خدا دعوت کنید، همان حکمتی که خدا به شما

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

عطا کرده است و با آن، حق و باطل را تشخیص می‌دهید و دیگران را هم به نور حکمت و معرفت خدای متعال و درک حق و باطل می‌رسانید.

۲- دلالت و راهنمایی مردم به سوی خدای متعال

«وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ»؛ دلالت و راهنمایی شما هم تنها به سوی خدای متعال است. یعنی این‌طور نیست که فقط دعوت کنید و فرا بخوانید، بلکه اگر کسی هم دعوت شما را اجابت کرد و به سوی شما آمد، شما دستش را می‌گیرید و به خدای متعال می‌رسانید.

«وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ»؛ و فقط هم به خدا دلالت می‌کنید. همه وجود شما دلالت به سوی خدای متعال است. نه اینکه دلالت به سوی دنیا و احواء و رسیدن به لذت‌ها می‌کنید و بعد، دعوت به خدا و دلالت به خدا هم می‌کنید. نه، بلکه مردم را با حکمت و موعظه، فقط به سوی خدا فرامی‌خوانید و نه به سوی غیر. چون اصولاً از معصوم، دعوت به غیر خدا بیرون نمی‌آید. وقتی هم که دلالت می‌کنید، این‌طور نیست که انسان را رها کنید. شما مقام دلالت دارید و اصلاً قولتان، فعلتان و عملتان دلالت به سوی خدای متعال است و از افراد دستگیری می‌کنید و آن‌ها را با سرپرستی خودتان قدم‌به‌قدم به سوی خدای متعال می‌رسانید.

— عدم تعلق به غیر خدا، سر دلالت انحصاری امام به سوی خدا

وجود نورانی معصومین علیهم‌السلام علاوه بر اینکه آیه الهی هستند و هر کس را که به آنان راه پیدا کند، هدایت می‌کنند، به هیچ وجه حجاب خدای متعال به‌شمار نمی‌آیند. به دلیل آنکه همه وجودشان آیه الهی است و غیر خدا در وجودشان راه پیدا نمی‌کند. بدین معنا که هیچ تعلق و توجهی به غیر خدا در وجودشان نیست و همه وجودشان از انوار الهی پر شده است. لذا کسی که در این مقام است، وجودش تنها به سوی خدای متعال دلالت می‌کند. پس آنان چون انوار هدایت خدای متعال هستند، آیات اعظم خدا به‌شمار می‌آیند. هم‌چنین معصومین علیهم‌السلام دارای مقام ولایت و سرپرستی هستند و اگر کسی دعوتشان را اجابت کند، او را رها نمی‌کنند و با همه وجودشان او را به سمت خدای متعال دلالت و راهبری و راهنمایی می‌کنند.

باید دانست که دلالت معصومین علیهم السلام به تبع درجات اجابتی که دیگران از دعوتشان می‌کنند، متفاوت است. یعنی دلالتی که ائمه هدا علیهم السلام برای جناب سلمان دارند، غیر از درجات پایین ایمان است و هر کس در هر درجه‌ای از ایمان که باشد، دعوتی برایش متصور است و هیچ‌کس بی‌نیاز از دعوت نیست. چون در حقیقت آن دعوتی که از او می‌شود و آن حکمت و موعظه‌ای که به او می‌رسد، از دعوت و حکمت و موعظه امام است و این امام است که دعوت‌کننده همه انسان‌ها در همه مقامات است. هم‌چنین اگر کسی در هر مقامی دعوت امام را اجابت کرد، این چنین نیست که امام ره‌ایش کند. بلکه او را با ولایت خودش دستگیری می‌کند و قدم‌به‌قدم او را از فتنه‌ها و مکائد و مخاطرات شیطان بیرون می‌برد و به سمت خدای متعال می‌رساند. بنابراین اگر معصومین علیهم السلام «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ» هستند، اساساً همه وجودشان دلالت به سوی خدای متعال می‌کند؛ آن هم در همه درجات و متناسب با اجابتی که انسان می‌کند. هم‌چنین دلالت آن‌ها بدین معنا نیست که آنان فقط راه را نشان بدهند. بلکه بندگان را قدم‌به‌قدم در راه راهبری و هدایت می‌کنند و لحظه‌ای آن‌ها را رها نمی‌کنند.

۳- ایمان انحصاری امام به خدای متعال

- مروری بر معانی مختلف ایمان

«وَبِهِ تُؤْمِنُونَ»؛ شما فقط به او ایمان آورده‌اید. باید توجه داشت که مراد از ایمان، آن عقد و گره قلبی است که در روایات ما معانی متنوعی برایش بیان شده است. علتش هم این بوده که ایمان دارای درجات مختلفی است و این‌طور نیست که ایمان تنها یک درجه داشته باشد. از این‌رو گاهی اگر تعاریف مختلفی برای ایمان می‌شود، ناظر به درجات مختلف ایمان است. مثلاً در بعضی از روایات آمده است که ایمان آن عقد قلبی است؛ در مقابل اسلام که عبارت است از اقرار به زبان.^۱ اگر کسی با زبان به عقاید اسلامی اقرار کند،

۱. عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: «سَأَلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ

مسلمان است و احکام ظاهری اسلام را پیدا می‌کند. اما ایمان چیزی است که انسان با زبان به چیزی اقرار می‌کند که وارد قلب شده است و ابتدا قلبش به آن اقرار کرده است. هم‌چنان که در قرآن دیده‌اید، عده‌ای ادعای ایمان کردند و خدای متعال هم آنان را تخطئه کرد و فرمود شما هنوز ایمان نیاورده‌اید. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱؛ هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است. چون اساساً جای اصلی ایمان، قلب است. بنابراین آن عقد و گره خوردن قلب به خدای متعال و حقایق، می‌شود ایمان.

البته در روایات آمده است که ایمان همه این‌هاست و عبارت است از عقد قلب، گره خوردن قلب، اقرار به زبان و اقدام و عمل. هم‌چنین آمده است که ایمان آن نوری است که در قلب انسان پیدا می‌شود و به صورت حتم، منتهی به عمل و اقدام انسان می‌شود و اقرار زبانی هم به دنبالش می‌آید. در بعضی دیگر از روایات هم آمده که ایمان از قلب سرچشمه می‌گیرد،

←

بِالْإِسْمَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ دَارٌ وَ كَذَلِكَ الْإِسْلَامُ دَارٌ وَ الْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كِبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَنْهَا وَ جَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطًا عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَ ثَابِتًا عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى دَارِ الْإِيمَانِ وَ لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَ الِاسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانُ دَاخِلًا فِي الْكُفْرِ وَ كَانَ بِمَنْزِلِهِ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَةَ وَ أَحْدَثَ فِي الْكَعْبَةِ حَدَثًا فَأَخْرَجَ عَنِ الْكَعْبَةِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضَرِبَتْ عَنْقُهُ وَ صَارَ إِلَى النَّارِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱.

۱. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ سوره حجرات، آیه ۱۴.

اما بعد، به همه اعضا و جوارح انسان منتشر می‌شود.^۱ براساس این روایت، انسانی که به مرتبه کمال ایمان می‌رسد، همه وجود و قوایش و ظاهر و باطنش، نورانی به نور ایمان می‌شود.

— معنای کمال ایمان، تسلیم محض توأم با آرامش قلب و امنیت خاطر

بنابراین همه این تعریفات مربوط به درجات ایمان می‌شود. اما شاید مرتبه کمال ایمان این باشد که انسان به مقام تسلیم محض برسد. تسلیمی توأم با آرامش قلب و امنیت و آرامش خاطر؛ این می‌شود ایمان. در لغت هم بعضی از لغویین، ایمان را به جهت اینکه از ماده أمن است، همین گونه معنا کرده‌اند.^۲ پس با این معنا، ایمان عبارت است از اینکه انسان اراده خودش را تسلیم کند و به اراده دیگری بسپارد تا به مرز آرامش برسد.

۱. أَبُو عَمْرٍو الرُّبَيْرِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيُّهَا الْعَالَمُ أَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ: «مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا بِه قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْلَى الْأَعْمَالِ دَرَجَةً وَ أَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً وَ أَسْنَاهَا حَقًّا قَالَ قُلْتُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِيمَانِ أَوْ قَوْلٌ هُوَ وَ عَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بَلَا عَمَلٍ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلُ بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ بَيْنَ فِي كِتَابِهِ وَ أَضَحُّ نُورُهُ ثَابِتُهُ حُجَّتُهُ يَشْهَدُ لَهُ بِهِ الْكِتَابُ وَ يَدْعُوهُ إِلَيْهِ قَالَ قُلْتُ صَفِّهِ لِي جَعَلْتُ فِدَاكَ حَتَّى أَفْهَمَهُ قَالَ الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلٌ فَمِنْهُ النَّامُ الْمُنْتَهَى تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيْنُ نُقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الرَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَتِمُّ وَ يَنْقُصُ وَ يَزِيدُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وَكَلْتُ مِنَ الْإِيمَانِ بغيرِ مَا وَكَلْتُ بِهِ أَخْتُهَا... فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَأَلْفِافَرُّ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ بَأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَ أَحَدًا لَمْ يَتَّخِذْ **﴿صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا﴾** وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولُهُ عليه السلام وَ الْإِفْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِفْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ **﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مِنْ شَرَحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا﴾** وَ قَالَ **﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾** وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ قَالَ **﴿إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾** فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِفْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ...؛ الكافي، ج ۲، ص ۳۳، ح ۱.

۲. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۴۹.

مؤمن کسی است که در کنار خدای متعال آرام است و چون او را باور دارد و او را سرچشمه همه خوبی‌ها می‌داند، در کنار او احساس امنیت می‌کند. دیده‌اید که اگر انسان در کسی صفت و نیت بدی احساس کند، هر چند خودش را به ظاهر در کنار او آرام نشان بدهد، اما در باطن نسبت به او احساس ناامنی می‌کند. چون این صفت سوء، فضای ناامنی را برای او پدید می‌آورد. اما اگر انسان نسبت به کسی جز خیر و خوبی نبیند، در کنارش احساس امنیت می‌کند. بنابراین ممکن است خدای متعال مبدأ همه خوبی‌ها باشد، اما انسان اصلاً توجهی به او نکند و نیازهایش را به طرف او نبرد و آن امنیتی را که می‌خواهد، پیدا نکند و بخواهد به وسیله اموراتی دیگر، به آن دست پیدا کند. این انسان انسانی مؤمن به خدا نیست.

چون اگر کسی نیازش را به امنیت درک کرد و فهمید که نیازهایی دارد که باید تأمین بشوند، درمی‌یابد که فقیر است و باید آن‌ها را تأمین کند و اگر به آن‌ها نرسد، گرفتار می‌شود و مخاطراتی او را تهدید می‌کند. بعد متوجه می‌شود که خدای متعال همه خوبی‌ها را دارد و اگر به بندگان قصد خیری دارد، از رحمانیت و رحیمیتش است و هرچه دارد، در اختیار بندگان قرار می‌دهد و اگر به ما عنایت می‌کند، عنایتش از سر طمع نیست، بلکه از سر رحمت است، از سر رحیمیت است. اگر خدای متعال، الله است، یعنی حی است، قیوم است، کریم است، قادر است، هر خیری که به کسی می‌رساند، به واسطه اسمای حسناش است. این الله، رحمن و رحیم هم هست. یعنی هم می‌بخشد، هم بخشش از سر رحمت و محبت است؛ چرا باید انسان با وجود چنین خدایی، به سراغ کسانی دیگر برود؟!

اگر کسی نسبت به ما رحمتی نداشته باشد، نمی‌شود در کنارش آرام باشیم. حتی اگر همه چیز داشته باشد، اما محبتی به ما نداشته باشد، باز هم در کنارش آرام نیستیم. حال اگر متوجه بشویم که آن کسی که در کنارش هستیم، غنی علی الاطلاق است و ما فقیر مطلق به او هستیم و آنچه در فطرت ما نیاز به آن است، همه آن چیزهایی است که در خزانه غیب او وجود دارد و ما وابسته به او و اسمای حسنا او هستیم و درک کنیم که بدون او نمی‌شود زندگی کنیم و متوجه شویم که او هم همه نیازهای ما را تأمین می‌کند و یک نقطه امنی برای ماست و در تأمین آن نیازها، هیچ سوء نیت و قصد بدی ندارد، در آن صورت می‌توانیم

بگویم که ما خدای متعال را باور کرده‌ایم و به او اعتماد کرده‌ایم، این می‌شود ایمان. انسان مؤمن یعنی انسانی که به این نقطه برسد.

— رسیدن به نقطه امن با تسلیم محض در برابر خدا و اولیای او

البته این امر فراهم شدنی نیست مگر با تسلیم. انسانی که تسلیم می‌شود و درجات تسلیم را توأم با آرامش و اطمینان طی می‌کند، به کمال ایمان می‌رسد. ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ ای پیامبر، کسی به کمال ایمان نمی‌رسد مگر اینکه تسلیم محض تو بشود. این تسلیم محض بودن هم به این است که هم فرمان ببرد و هم در تبعیت حضرت رسول ﷺ احساس آرامش بکند؛ ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا﴾. آن کس که در باطنش مضطرب و ناراحت است، هرچند تبعیت هم داشته باشد، مؤمن نیست. چون مؤمن آن کسی است که به مرزی از تسلیم رسیده است که قلبش هم تسلیم شده است. لذا در عین اینکه گوش فرا می‌دهد و عمل می‌کند، عملش توأم با احساس آرامش است. یعنی در قلبش هیچ حرجی وجود ندارد.

حال چطور می‌شود که کسی به این مقام می‌رسد؟! اگر در قلب انسان جز خدای متعال نباشد، طبیعی است که انسان در کنار او فقط احساس آرامش می‌کند. چون جز او را نمی‌خواهد. این آخر کار است. به هر حال، ایمان یعنی باور کردن خدا و این باور کردن هم به این است که فقر خودش را بفهمد و در طرف دیگر، غنای خدا را درک کند و بعد بفهمد که او صمد است، او سید مصمود الیه است و ما تنها فقیر هستیم. بفهمد که خدای متعال در این دستگیری و عنایتی که به ما می‌کند، جز خیر، قصد دیگری ندارد. بنابراین اگر کسی به این نقطه برسد که بفهمد فقر محض است و خدای متعال غنی مطلق است و این خداست که در عین غنا، بی‌نیاز از اوست و با رحمت متوجه او می‌شود، آن نقطه نقطه امن است و این ایمان است.

۱. ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۶۵.

معصومین علیهم السلام «بِهِ تُؤْمِنُونَ» هستند. یعنی فقط با خدای متعال به امنیت می‌رسند و فقط او را باور دارند و فقط در کنار او احساس آرامش می‌کنند. ائمه علیهم السلام تسلیم محض خدای متعال هستند و با این تسلیم به جایی رسیده‌اند که در کنار خدا و با بودن او احساس امنیت مطلق می‌کنند. چون فقط به او ایمان دارند و به غیر او هیچ ایمانی ندارند.

مکرر عرض کرده‌ایم که این حسن ظن ماست که راهگشاست و انسان اگر به طهارت می‌رسد، به سبب اعتقاد به پاکی و طهارت خدای متعال و مقام قدس اوست. هم‌چنین عرض کردیم که حتی در مرتبه بعد، همه طهارت‌هایی که به او می‌رسد، فرع بر یقین به طهارت معصومین علیهم السلام است. یعنی اگر ما نسبت به آن کسانی که بین ما و خدای متعال واسطه هستند، کم‌ترین شکی در حقانیت و خیرخواهی و خیر محض بودنشان داشته باشیم، به همان میزان، ناپاکی و رجس پیدا می‌کنیم. لذا صلوات ما، طریق طهارت ماست.

اگر کسی ذره‌ای نسبت به خدای متعال سوء ظن داشته باشد، مؤمن نیست. مؤمن آن کسی است که همه وجودش حسن ظن بالله است و هم فقر خودش را می‌بیند و هم خوبی‌های خدا را و هم مطمئن به اوست. مؤمن آرامش قلب دارد و در کنار خدای متعال آرام است. معصومین علیهم السلام هم این چنینند و فقط به خدا ایمان دارند و تکیه‌ای به کسی نمی‌کنند. اینکه در قرآن آمده است «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ»^۱ یعنی کسانی با تکیه به دیگران به آرامش می‌رسند، با تکیه به ائمه ضلال به آرامش می‌رسند و خیر خودشان را در آن‌ها جست‌وجو می‌کنند. به همین دلیل هم از آنان تبعیت و دنباله‌روی می‌کنند. اما مؤمن کسی است که همه خیر خودش را در درگاه خدای متعال می‌بیند و در جای دیگری آن را جست‌وجو نمی‌کند.

– تسلیم محض امام در برابر خدا متعال

«وَلَهُ تَسْلَمُونَ»؛ ائمه هداة علیهم السلام با تمام وجود، ظاهراً و باطناً در مقابل خدای متعال تسلیم هستند. «وَأِلَىٰ سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ»؛^۲ و طبیعتاً همه ارشادهایشان به سبیل خدای متعال منتهی

۱. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيْلًا»؛ سوره نساء، آیه ۵۱.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

می‌شود و به غیر سبیل هدایت نمی‌کنند. «وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ»؛^۱ و فقط هم به قول او حکم می‌کنند و هیچ حکمی از معصوم صادر نمی‌شود مگر اینکه در پس آن، قول خدای متعال وجود دارد. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»^۲؛ آن‌ها سبقت در قول نمی‌گیرند و هر حکمی که می‌کنند، در واقع، اول قول خداست، بعد حکم آن‌ها.

۴- عمل انحصاری امام به امر خدای متعال

«وَبِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ آن‌ها چون عبد مطلقند، فقط به امر خدای متعال عمل می‌کنند. لذا در این تعبیر نورانی بیان شده که «وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ» و حکمی که می‌کنند، فقط حکم به قول خدای متعال است و تنها به امر او عمل می‌کنند.

انسان اگر در مقامی قرار گرفت که جز خدای متعال در وجودش نباشد، طبیعی است که فقط با امر او حرکت می‌کند. چون دیگر هیچ محرکی جز امر خدای متعال در وجودش نیست. در استغفارهای امام سجاد (علیه السلام) - که توحید در آن معنا می‌یابد - آمده است که «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»^۳. ما فقط گاهی از گناهانمان استغفار می‌کنیم. اما پیداست که این مواردی که حضرت (علیه السلام) بیان می‌کند، خطا و گناه به‌شمار می‌آیند و باید از وجود انسان پاک شوند. ایشان می‌فرمایند استغفار می‌کنم از هر لذتی که از غیر حضور تو بردم و از هر سروری

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ سوره انبیاء، آیات ۲۷-۲۶.

۳. «الْمُنَاجَاةُ الثَّلَاثَةُ عَشَرَ مُنَاجَاةُ الذَّاكِرِينَ لِيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ: «بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِلَهِي لَوْ لَا الْوَاجِبُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِكَ لَنَزَهْتُكَ مِنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ عَلَى أَنْ ذَكَرْتَنِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ... وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ إِلَهِي أَنْتَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا»...»؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات سیزدهم.

که ریشه در قرب و نزدیکی به تو نداشت و من با آن به وصال چیزهای دیگر رسیدم؛ این امکانات من را خوشحال کرده و این خوشحالی‌ای که در قلب من پیدا شده است، ریشه در شرک دارد و ثمره شرک است. «وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ»؛ هر راحتی‌ای که ریشه در انس با خدای متعال ندارد، ریشه در شرک دارد و باید ریشه و خود این راحتی از وجود انسان پاک شود. این چهارمی مقصودم بود؛ «وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»؛ خدایا، هر اشتغالی که در وجود من بوده و ریشه‌اش در طاعت تو نبوده است، این اشتغال، من را از تو دور کرده. این گناه و جرم من است و باید از وجود من پاک بشود. مؤمن باید به جایی برسد که تمام اشتغالش طاعت به امر خدا باشد. از آن طرف، فرمان بیاید و این طرف بندگی کند.

— عزت نام معصوم و به حرکت در نیامدن با هیچ چیز جز اراده خدا

لذا معصوم در مقامی قرار دارد که غیر وجود مقدس حضرت حق، نمی‌تواند در او حرکتی ایجاد کند و همه حرکت‌هایش متأخر از فرمان خدای متعال است. بلا تشبیه، همان گونه که خدای متعال عزیز است، معصوم هم عزیز است. عزیز یعنی هیچ چیز نمی‌تواند خدا را به حرکت در بیاورد و فقط اراده خودش وجود دارد. «تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي»؛ حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در دعای عرفه می‌فرماید خدایا، رضای تو رفیع‌تر از آن است که از ناحیه خودت علتی داشته باشد. حالتی در تو نیست که علتی مبدأ پیدایش آن حالت باشد. حال چطور می‌تواند امری از طرف من موجب بشود که در تو رضا پیدا بشود؟!

خدای متعال این گونه است؛ عزیز است و هیچ کس نمی‌تواند در او نفوذی داشته باشد، خدای متعال صمد است. معصوم هم وقتی با خدای متعال به عزت می‌رسد، معتصم به خدای متعال می‌شود و دیگر هیچ محرکی نمی‌تواند او را به حرکت در بیاورد. در زیارت غدیریه آمده

۱. قَالَ السَّيِّدُ بْنُ طَاوُوسٍ (رض): مِنَ الدَّعَوَاتِ الْمُشْرِفَةِ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ دَعَاءُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَ لَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ...إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي إِلَهِي أَنْتَ الْغَنِيُّ بِذَاتِكَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ النِّفْعُ مِنْكَ فَكَيْفَ لَا تَكُونَ غَنِيًّا عَنِّي...»؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

است: «وَأَنْتَ الْقَائِلُ لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً»؛ نه تجمع مردم بر گرد من، عزتی برایم می آورد و نه دورشدنشان از من، وحشتی برایم پدید می آورد. «وَلَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرَّعاً»؛ و اگر همه مردم من را رها کنند و به دشمن تسلیم کنند، من به زاری و ذلت نمی افتم. چون شما به خدا معتصم هستید و تکیه به او دارید؛ «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ». کسی هم که با همه وجودش معتصم به خداست و به ریسمان الهی جنگ زده، به عزت رسیده است و دیگر هیچ چیزی جز فرمان الهی در او نفوذ ندارد.

کسی که با همه وجودش متعلق به خداست، تعلقی به غیر ندارد که غیر در او اثر بگذارد. این همان حقیقتی است که تعبیر دیگرش را شما در کلمات نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام می بینید.

حضرت در نهج البلاغه می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»؛ اگر همه هفت اقلیم و همه آنچه تحت این افلاک وجود دارد را به من بدهند تا خدای متعال را معصیت کنم، حتی به اندازه ای که یک پوست جو از دهان یک مورچه به ناحق بگیرم، این کار را انجام نخواهم داد. این یعنی همین «وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ». یعنی اگر همه عالم به حضرت علیه السلام اقبال کند، کم ترین حرکتی در ایشان ایجاد نمی کند.

۱. فرازی از زیارت غدیریه امام علی علیه السلام که از امام هادی علیه السلام وارد شده است: «...وَأَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً، وَلَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرَّعاً، اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ، وَآثَرْتُ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى فَزَهَّدْتُ، وَآيَدَكَ اللَّهُ وَهَدَاكَ، وَاخْلَصَكَ وَاجْتَبَاكَ...»؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۲۶۳، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر.

۲. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيَّتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً أَوْ أُجِرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِباً لَشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ... وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَ إِنِّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلَى وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَكُدَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ»؛ نهج البلاغه، ص ۳۴۶، خطبة ۲۲۴.

این همانی است که نازل‌ه‌اش را در باب مؤمن فرموده‌اند: «المؤمن كالجبل لا تحركه العواصف»^۱ مؤمن مانند کوهی استوار است که طوفان‌ها آن را به حرکت در نمی‌آورند. شما تاکنون دیده‌اید که یک نسیم می‌تواند یک نهال را خم کند و گاهی هم آن را بشکند؛ گاهی هم حتی وقتی یک طوفان می‌آید، درخت‌های عظیم و ریشه‌دار را از جا می‌کند. اما کوه‌ها به قدری در اعماق زمین ریشه دارند که حتی طوفان‌های شدید هم هیچ حرکتی در آنها ایجاد نمی‌کند. آیا تاکنون دیده‌اید که طوفان کوه را بلرزاند یا آن را از جا بکند؟! بلکه حتی کوه‌ها آن‌قدر استوارند که این طوفان‌ها فقط گرد و غبارشان را می‌گیرد و شفاف‌ترشان می‌کند.

مؤمن این‌گونه نیست که اگر تعریفش کنی، طوفانی بشود و اگر تکذیبش کنی، طوفانی بشود. یعنی وسوسه‌های شیطان، تزیین‌های شیطان، اغوای شیطان، وعده‌های خیر شیطان و حتی قسم‌های او؛ ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۲ که در چهره خیرخواه ظاهر می‌شود، کم‌ترین حرکتی در مؤمن ایجاد نمی‌کند. مؤمن این‌گونه است. همه کیده‌های شیطان، در مقابلش ضعیف است. او مکر می‌کند، اما مکرش مؤمن را حرکت نمی‌دهد. مؤمن وقتی به ایمان حقیقی برسد، به استواری و بصیرتی می‌رسد که هیچ چیز در او نفوذ پیدا نمی‌کند و اگر همه سر و صداها، تبلیغاتی دشمن و همه دنیای اطلاعات هم بر سرش بریزند، او تردید نمی‌کند. بلکه به عکس، به بصیرت می‌رسد، ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۳. گردبادهای شیطان به‌جای اینکه آن‌ها را از راه به در کند و غرقشان کند، متذکرشان می‌کند و آن‌ها را به بصیرت می‌رساند. بدین معنا که مؤمن بیش‌تر متوجه می‌شود که باید مراقبت کند.

۱. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»؛ شرح أصول الکافی، ج ۹، ص ۱۷۲.

۲. ﴿فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ - وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۰-۲۱.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

متقی این طور است. وجود مقدس معصوم هم این طور است. امام متقین این گونه است که هیچ چیز کم ترین تحرکی در او ایجاد نمی کند. اگر مؤمن مانند کوه است، دیگر امام معصوم معلوم است. چیزی نمی تواند کوچک ترین تردید و تزلزلی را در آنان به وجود بیاورد. چون این وجودهای مقدس در مقامی هستند که «وَبِأَمْرِهٖ تَعْمَلُونَ»؛ وقتی انسان به مقام عبودیت مطلقه برسد و عباد مخلص خدا بشود، طبیعتاً «وَبِأَمْرِهٖ تَعْمَلُونَ» می شود.

— معصوم، مستقر در امر الهی و حرکت تنها با آن امر

انسان اگر به جایی برسد که «مَحَالٌّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»^۱ بشود، حقیقت معرفت در وجودش حلول پیدا می کند. اگر به جایی برسد که محبت الهی در وجودش پیدا شود و دیگر به جز خدا عشق نورزد، آن وقت طبیعتاً می شود «وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۲؛ در امر خدای متعال قرار پیدا می کند. چون آن چیزی که موجب قرار و آرامش معصومین علیهم السلام است، امر است. آنان تنها با امر خدای متعال حرکت می کنند.

در زیارت جامعه ائمه المؤمنین تعبیر بسیار لطیف و زیبایی آمده است: «وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ مِهَادِي وَ سَنَدِي»^۳؛ خدایا، آرامشگاه من را تسلیم در مقابل امر خودت قرار بده؛ این موجب آرامش من بشود. هم سند من باشد؛ یعنی هر کاری که می کنم، تکیه گاه من این باشد که تو دستور دادی و هم مهاد من باشد؛ یعنی نقطه امن و آرامش من باشد. خدایا، من را به نقطه ای برسان که آرامشم در این باشد که تو دستور داده ای و من فقط با دستور تو حرکت کردم.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۳. وَرَدَتْ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَةَ قُبُورِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلْيَكُنْ مِنْ قَوْلِكَ عِنْدَ الْعَقْدِ عَلَى الْعَزْمِ وَالنِّيَّةِ: ... وَاجْعَلِ الْإِرْشَادَ فِي عَمَلِي، وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ مِهَادِي وَ سَنَدِي، وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَ نِهَائِي، وَ أَبْعَدَ هَمِّي وَ غَائِي، حَتَّى لَا أَتَقَى أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ بِدِينِي، وَ لَا أَطْلُبُ بِهِ غَيْرَ آخِرَتِي...»؛ المزار الكبير لإبن المشهدي، ص ۲۹۱، ح ۱۴، مفاتيح الجنان، ملحقات، زیارت جامعه ائمه المؤمنین علیهم السلام.

معصومین علیهم السلام در نقطه کمالی هستند که «وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»؛ آن‌ها در امر الهی قرار دارند و طبیعتاً آن امری که به آنان می‌رسد و با آن حرکت می‌کنند و همه عالم را به سمت خدای متعال پیش می‌برند، همان کلمه امر و فرمان الهی است. بدین معنا که وقتی معصومین علیهم السلام عبد مخلص شدند، وقتی عبدی شدند که هیچ چیز جز خدا در وجودشان نبود، وقتی در نار عبودیت سوختند و جز بندگی چیزی برایشان باقی نماند و خالص محض شدند، آن وقت است که کسانی می‌شوند که امر الهی در وجود آن‌ها قرار می‌گیرد و می‌شوند حامل امر الهی و با همان امر هم حرکت می‌کنند. از این‌رو حتی کوچک‌ترین فعلی هم که انجام می‌دهند، به دنبال امر الهی است. چون آنان مانند ما نیستند که کلیاتی را بدانند و بر اساس همان کلیات، حرکت کنند.

شما برخی از این انسان‌های غیر معصوم را که در راه خدای متعال حرکت می‌کنند، دیده‌اید که وقتی به نقطه‌ای می‌رسند که الهاماتی برایشان پیدا می‌شود، در کوچک‌ترین حرکتی هم که می‌کنند، با استمداد آن الهامات حرکت می‌کنند. یعنی تکلیف برایشان روشن می‌شود. حال آن بزرگان محل بحث من نیستند. اما در معصوم این طور است. چون در آنجا ممکن است لغزش هم پیدا بشود. معصوم در مقامی است که «وَبِأَمْرِهٖ تَعْمَلُونَ»؛ هر عملی که می‌کند، پشتوانه‌اش آن امر الهی به آن‌هاست. هیچ محرکی هم آنان را به حرکت در نمی‌آورد و اساساً هیچ چیز قدرت این را ندارد که بتواند کوچک‌ترین نفوذی در قلب آنان بکند و بعد از قلب به دیگر قوای معصوم تسری پیدا کند و حرکتی در او ایجاد کند، مگر آن امر و فرمانی که از طرف خدای متعال می‌آید.

بنابراین اشتغال معصوم تنها اشتغال به طاعت است و هر کاری که می‌کند، دارد فرمان خدا را انجام می‌دهد و این‌طور نیست که اگر سرپرستی و بزرگی می‌کند، کارش ریشه در چیزی غیر از فرمان خدا داشته باشد. معصوم به هر طریقی که دستگیری می‌کند، دارد فرمان الهی را اطاعت می‌کند. این همان چیزی است که ولایت آن‌ها را تبدیل می‌کند به ولایت حق. یعنی سرپرستی آن‌ها، سرپرستی حق است. چون در واقع سرپرستی به امر خدای متعال است. این امر هم یک سری دستورات کلی نیست. بلکه آن امر در همه لحظات، همراهشان هست و آنان با بصیرتی که با آن امر پیدا می‌کنند، همه اعمال ریز و درشتشان را بر طبق آن انجام می‌دهند؛

هم آنجایی که کائنات را اداره می‌کنند و هم آنجایی که به یک انسان عنایت می‌کنند. از این رو همه چیز تابع امر خدای متعال است و در واقع، آن‌ها امر الهی را در عالم جاری می‌کنند. چون آنان حامل امر الهی هستند و وظیفه دارند که آن را در عالم واقع کنند.

لذا این امر الهی در اراده معصومین علیهم‌السلام جاری می‌شود و اراده آنان عالم را به سمت خدای متعال پیش می‌برد و طبیعی هم هست که وقتی چنین انسان‌هایی این‌گونه شدند و سرسپرده به خدای متعال شدند و تنها او را باور کردند و با امر او حرکت کردند، تنها به سوی او دعوت کنند و با تمام وجود، به سوی او دلالت کنند. از این رو، آنان کسی را به سوی غیر خدای متعال دلالت نمی‌کنند.

– جاری شدن امر الهی در قلوب مؤمنین و رسیدن به سعادت، نتیجه حرکت بر اساس امر

معصوم

سابقاً در روایتی خواندیم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند که اگر می‌خواهید متمسک به آن درختی بشوید که «عَرْسَهُ رَبِّي بَيْدِهِ»^۱ متولی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بشوید، متولی به ائمه علیهم‌السلام بعد از ایشان بشوید. هم‌چنین عرض کردیم که یکی از روایاتی که دلالت می‌کند معصوم شجره طوبی است، خود همین روایات است. حضرت علیه‌السلام فرمودند اگر کسی می‌خواهد متمسک بشود به آن شجره‌ای که «عَرْسَهُ رَبِّي بَيْدِهِ»، باید متولی و متمسک به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بشود؛ پس پیداست که حضرت علیه‌السلام همان شجره است، آن شجره‌ای که «عَرْسَهُ رَبِّي بَيْدِهِ» شجره طوبی است. بعد فرمودند اگر شما از آن‌ها اطاعت بکنید و دنباله‌روی آن‌ها باشید، شما را وارد هیچ باب ضلالی نمی‌کنند و شما را از هیچ باب خیری دور نمی‌کنند، بلکه شما را به

۱. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدْنَاهَا رَبِّي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيبِ عَرْسَةِ رَبِّي بَيْدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَ إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَلَّا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ هَكَذَا وَ ضَمَّ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ وَ عَرَضَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى أَيْلَةٍ فِيهِ قُدْحَانِ فِضَّةٍ وَ ذَهَبٍ عَدَدَ النُّجُومِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۶.

همه خیرات هدایت می‌کنند و به سوی هیچ امر بدی هم شما را دلالت نمی‌کنند. چون کسانی که همان شجره‌ای هستند که «غَرْسَهُ رَبِّي بَيِّدَهُ» طبیعتاً همه میوه‌هایشان هم میوه‌های پاک خواهد بود. از این‌رو میوه‌هایی که شجره طیبه معصومین علیهم‌السلام در قلوب و اراده دیگران جاری می‌کنند، همگی میوه‌هایی پاک هستند.

پس اگر ما با امر معصومین علیهم‌السلام حرکت کنیم، آن‌ها به امر خدا عمل می‌کنند و اگر ما هم به یک نقطه‌ای رسیدیم که امر آن‌ها در قلب ما جاری شد، آن وقت است که امر خدای متعال هم در قلوب ما جاری می‌شود. پس اگر کسی در مقامی قرار دارد که عمل به امر می‌کند و می‌خواهد با امر خدا حرکت کند، باید تابع امر آن‌ها بشود. چون همان طور که امر خدای متعال در وجود آن‌ها جاری است و با آن امر هر حرکتی اتفاق می‌افتد، اگر ما هم به مرزی از ولایت و تولی و سرسپاری و تسلیم رسیدیم که امر آن‌ها در ما جاری بشود، دیگر در مسیری قرار گرفته‌ایم که با امر خدای متعال حرکت می‌کنیم. اگر چنین اتفاقی افتاد، نتیجه‌اش تماماً خیر است؛ «سَعِدَ مَنْ وَالَاكُم»^۱ نتیجه‌اش تماماً سعد و سعادت است و رسیدن به این سعادت هم تنها با ولایت آن‌ها میسر خواهد بود.

این «وَالَاكُم» یعنی کسی که در مقام ولایت و محبت شما قرار دارد. چون می‌دانید، ولایت ماده‌ای است که معانی مختلفی درباره‌اش آمده است.^۲ «وَلِي» به معنای دنبال چیزی رفتن است؛ به‌طوری که متصل به او بشوی و دنبال او حرکت کنی. به معنای محبت و دوستی هم هست؛ به معنای پذیرش و تسلیم هم هست و در واقع همه آن معانی در این مفهوم اشراب شده است. پس این‌طور نیست که ولایت مفهوم بسیطی داشته باشد. «سَعِدَ مَنْ وَالَاكُم»؛ طبیعی است که اگر کسی محبت شما را داشت و تسلیم شد و خلاصه تولی به شما پیدا کرد، چنین انسانی «سَعِدَ»؛ دیگر به سعادت می‌رسد. چون در حقیقت کسی که به دنبال شما حرکت می‌کند، ملحق به شما می‌شود؛ شمایی که فقط به خدا دلالت می‌کنید و فقط با امر او حرکت می‌کنید. طبیعی است که اگر کسی به دنبال شما حرکت کند، از اهل سعادت خواهد شد.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۲۰۲.

